





۱۳۳۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب ذمیه ای

مؤلف: ابوالحسن بن محمد لنگری

مترجم: کاتب سید محمد حسن زکریا و سید محمد

شماره قفسه: ۱۵۳۷۷

شماره ثبت کتاب: ۹۰۹۱۵


مجلس شورای اسلامی



۱۵۳۷۷
 ۹۰۹۱۵



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۳۲۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب ذبیحی		
مؤلف	ابراہیم بن محمد گدک	شماره ثبت کتاب
مترجم	کاتب سید محمد حسن زین الدین دستگرد	۹۰۹۱۵
شماره قفسه	۱۵۳۷۷	

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

از بر این حدیث که گفتند می شود در آن عدم از احوال چیزی که محتاج است
 و آنچه در هیچ وجه فقط بر او داده نه در تصور معلوم است
 که عدد و حاصل ماده نیز از این قبیل است و با غیر هر چه
 علم لفظی می شود صاحب بیته و هر سه و ثمن سیفر
 سوم تعریف عمومی است که بعضی از این تعریف عدد در
 باین نحو گفته اند که عدد است که در جواب کم واقع شود و شش
 گفته شود که عدد را به از جواب گوئیم و عدد او انسان را غیرها
 بنا بر این تعریف عدد داخل در عدد است زیرا که در جواب
 کم واقع شده است و بعد از آنکه در این تعریف عدد را
 گفته اند گفته اند می گویند است که نصف مجموع هر طرف خود
 مانند آن که طرف نزول او بلد واسطه است و طرف
 مجموع او بلد واسطه او مجموع ۵ و ۷ می شود ۱۲ و هر
 نصف ۱۲ است بنا بر این تعریف عدد خارج از عدد است
 زیرا که در هر طرف مجموع او عددی که بیته را طرف نزول
 نماند

نماند اگر گفته شود طرف نزول و در نصف است جواب
 گوئیم نصف که است نه صحیح و بعضی دیگر در این سبب از جمله آنکه
 تعریف می گویند که در هر دو طرف هم صدق که تعمیم داده اند طرف اول و ثانی
 می توان طرف سلسله که نیز باشد بنا بر این و عدد در عدد
 طرف می شود زیرا که از نزول و در نیم است و طرف مجموع او
 یک و نیم مجموع می شود و در نصف در است بمصره بر آنکه اول
 حق را این است که در عدد در عدد و عدد در عدد چنانچه پیش
 انفا که عرض کنند که چنانچه می شود که عدد او در عدد او
 بیایند و معانی که گفته شود از مجموع است جواب گوئیم چنانچه
 جزء لا یتجزی بود در نزول یک است بر آنکه او را قسم است
 و هر چند اجماع از او فرایم آمده است چهارم تعریف عدد در آنکه
 علف یا مطلق است یعنی متضاد بود چیزی که است او عدد
 صحیح گویند مانند گفته و عشره و ماه و غیره او را نصف گویند
 چیزی است که او را در هر فرض گفته اند و از آنکه خوانند و آن

و اما فرض بکنج انکرات مانند اینده و اصل ده جز میسین
 و میسین هم یک جزء در ده جزء در ده جزء در ده جزء در ده جزء
 جزء او و هر یک از آن جزء در یک ربع و در وقت کشتی
 نصف فیله ده میسین این اجزا را مجموع ده جزء را مخرج آن کر
 و در اصل فرض کنیم از هر اوله و اصل بود که شش کوی دور بود
 جز و هر یک کوی مطلق در قسم است یا نیکه در اولی از کور
 شده و یا جبهه است یا نیکه اولی مطلق گویند و ثانیه را
 اصل شش مطلق مانند آن که هم نصف اولی که ۴ باشد
 و ربع اولی که ۲ باشد و شش اولی که ۱ باشد و تمام مطلق
 مطلق که جبهه داشته باشد ۴ و جبهه در اولی میسین
 دور و در نقش ضرب کنند مطلق و یک صد شش مثل ۶ چنانچه
 در نقش ضرب کنند آن صد شش مطلق را اجزا فرجه را
 مجبور و تمام عدد را مانند ۳ که نباید از کور لیس جزوی
 از برابر اولی صد شش مطلق است بهر آنکه بعد از خود مجبور کرد
 در اولی

از آنها میسین و اصل و کوی است و آنرا نیز از اصل
 متضمن جز و هر یک شده که در کور شش عبارت است از نصف
 و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمان و تسع و عشر و یازده
 منطبق است تمام است یا اجزا را مطلق است یا مخرج اولی را
 عدد نام الاجزا را گویند مثلاً که نصف اولی است و ثلث اولی
 ۲ و سدس اولی ۳ و چهارم اولی ۴ و اربع کنیم یا از شش یا از اجزا مطلق
 نیز از شش مطلق است و در اولی مطلق را بدلیل جز را گویند مثلاً
 مثلاً ۲ نصف اولی است و ثلث اولی ۳ و ربع اولی ۴ و سدس اولی ۵
 ۲ چنانچه در ۳ و ۴ و ۵ و ۶ اربع کنیم یا مطلق که از مطلق از اجزا است
 و یا اجزا را مطلق که از شش مطلق است و در اولی مطلق را بدلیل جز را گویند
 مثلاً که نصف اولی است و اوقات و ربع اولی ۴ و ثمان اولی ۸ و تسع اولی ۹
 اربع کنیم یا مطلق که از مطلق اکثر است چنانچه اصول را شش
 یازده اصول را است مطلق است و اوقات مطلق و عشر است مائة و فرض آن
 کور اینها است که متناسبت و بر میگرد و انفر و کور این

در اجزا را مطلق است

حالت صحیح است و در مجموع و در هر یک از اجزای آن
 اصول یعنی الف و ب و ج و د و ه و و ز و ح و ط و ی و ک و خ و گ و ق و ک و ح و ز و ل و الف و ا و الف و ششم

شماره این کفایت میجو که الف و ح و ز و ل و الف و ا و الف و ششم
 صورت در قام عددی به آنکه وضع کرده که در کلیه اینها از برابر بر رتبه
 اعداد در قام نه گانه که مشهور در آنها و در قام نه گانه ابراج است ۳۳۳

۹۸۶۵۴۳۲۱ باب اول در حساب صحیح است و اینها به اینست
 بر چند فصل است فصل اول در جمع است و قاعد و در این است
 که میگویند جمع و عدد در در مقابل هم و در جمع کردن است و میگویند
 از طرف راست و از چپ میگویند بر رتبه در مقابل خودش پس اگر
 از ده کمتر باشد تا ملا از خط عرض در مقابل آن رتبه بر نو میسر
 و هر گاه از ده زیاد باشد آن زمانه را در مقابل آن رتبه بر نو میسر
 جمع شده خود صفر را بر نو میسر از خط عرض در مقابل
 آن رتبه و در این فرض نیز باید از ده بون و ده بون باشد حفظ
 میگویند از هر حشره که در دو یا میگویند آن یک را بر رتبه بعد و هر
 عددی که در مقابل آن بماند باشد همان عدد را معین نقل
 میگویند

میکنند در سطح صحیح و سه مرتبه شمار این است

$$\begin{array}{r} 20372 \\ 2656 \\ \hline 28028 \end{array}$$

و یاد آنکه همان ده در پس از اوست پس از این میگویند هر گاه عدد دیگر
 پس از عدد و سابق باشد سه مرتبه در آنست

$$\begin{array}{r} 20372 \\ 17656 \\ \hline 118028 \end{array}$$

بر آنکه هر گاه زیاد از ده شود عدد را در پس از نو میسر مرتبه
 اعداد در در مقابل هم و باز در عدد که آن است از طرف راست

میگویند و برابر بر هر یک را حفظ میگویند زیاد نماید آن یک را

$$\begin{array}{r} 72373 \\ 23118 \\ \hline 512 \\ 25205 \end{array}$$

فصل دوم در تصحیف است و تصحیف در حقیقت جمع کردن
 که در شدت است چون آنکه در شش شد و تصحیف در شش
 بلکه جمع میگویند بر رتبه را باشد خودش که باید آن شد در مقابل

ان مرتبه نوشته شده است مجموع هزاره شصت و نه است
 ۷۲۵۲۰۲۳
 ۱۲۵۰۲۱۲۶

بر آنکه حاصل منگوره را از طرف پانزدهمین کوه جزو آن کند
 عدد کون محقق می شود بحجرت و زشس جبر اول وین
 عدیر است بلد شتر از آنکه در قسمت از طرف پانزدهمین کوه
 میزان کوه منگوره باشد تا آنکه

جمع عدد در منگور

۲	۳	۴	۵
۶	۱	۲	۳
۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸

جمع عدد در اول

۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴

تضعیف عدد در اول

۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴

بر آنکه از حساب بر آن صورت عدد نیز از قرار داده اند که بر آن
 میزان معلوم می شود محقق عد بعد از آنکه از این طریق به هم میرسد
 میزان

میزان عدد آن چیز است که باقی مانده از آن هزاران معلوم است
 نه پس می شود محقق جمع کون میزان در محقق است
 و بعد کون مجتمع شد در این مثال

۲ ۷۵۶۹۲
 ۷ ۳۷۵۶۲
 ۹ ۱۱۳۲۵۶

چون نه نه طرح گویم در مجموع هر دو یک ۲ و از دیگر ۷ باقی ماند
 ۲ و ۷ را جمع گویم ۹ شد و نیز آن جمع را در تقسیم از نیز ۹ شد
 پس میزان مجتمع با میزان در مجموع موافق شد و حاصل صحیح است
 و اما در آن تضعیف بر وجه آن کون میزان تضعیف است

شد در این مثال ۹۸۷۶۵۴
 ۳ ۱۹۲۵۳۰۱
 ۶

چون از نظر فوق که تضعیف است نه نه طرح گویم ۳ باقی
 ماند و ۳ را تضعیف گویم ۶ شد و از آن تحت که تضعیف است
 چون نه نه طرح گویم ۶ باقی ماند پس موافق شد نیز از تضعیف
 با میزان تضعیف و حاصل صحیح است فصل سوم در تضعیف
 صحیح در این است که ابتدا از یکدیگر در عدد کون از طرف

چون بیکدیگر از نصف هر مرتبه را در در پیش هر گاه از عدد
 زوج باشد آن چون زوج است نصف اوله است
 نیز در آن وقت بیکدیگر از نصف صحیح مرتبه را در در پیش
 می نویسی هر گاه از عدد فرد باشد مثلث تصویف صحیح است
 بیست و هفتان ۳ در در زیر آن مرتبه می نویسی و از بر آن که حفظ
 در از بر آن بیکدیگر از ۵ در بر نصف صحیح مرتبه پیش هر گاه
 مرتبه پیش عدد در باشد غیر از واحد و هر گاه مرتبه پیش واحد
 باشد یا صفر همان در را که حفظ کرده بودی در زیر آن
 می نویسی و هر گاه مراتب تمام شده و کسر داشته باشی از بر آن
 از بر آن کسری که در صورت نصف اوله این باشد صورت

مثال از مرتبه است

$$\begin{array}{r} ۱۲۳۰۳۱۳ \\ ۲۳۹۵۱۵۶۲ \end{array}$$

بر آنکه عدد تصویف را از طرف بیسی نیز می توان کرد
 و در این صورت احتیاج بحول محور و ثبات است
 جدول

دانی جدول است

۱	۱
۲	۱ ۲
۳	۱ ۲ ۳
۴	۱ ۲ ۳ ۴
۵	۱ ۲ ۳ ۴ ۵
۶	۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶

این جدول است

بر آنکه امتحان در تصویف بتصویف میزان نصف است
 و از آنکه در هر مرتبه جمع پس از موافق شده سران مجتمع
 با میزان نصف عدد صحیح است غالباً و شیخ در این صورت

کامر عدد خطی نمودن مرتبه

$$\begin{array}{r} ۱۲۳۰۳۱۳ \\ ۲۳۹۵۱۵۶۲ \end{array}$$

بعد از آن نقطه نه از طرف فوق که مجتمع است با باقی مانده از طرف نصف
 در تحت باشد بعد از آن نقطه نه که باقی مانده نیم از نصف گویم
 باشد پس موافق شده میزان مجتمع با میزان نصف و لیکن

عدد خطی است فضا چهارم در تقویق است و قاعده از این است
 که وضع میکنی و بطور در مقابل تمام و شروع میکنی در عدد گوین
 از طرف راست کم میکنی بر صورتی در از مقابل خودش و میکنی از

باقی در زیر خط و هر چه که از آنجا مانده صغیر است
 و هر گاه شش باشد کم کردن از آن مقابل از برادران مقول
 یک اشراف تا شش و از آنجا میگذرد و در هر دو
 او از وقت کم میگذرد و او با ۲ ماهه را میگوید و در مرتبه
 عشرت خانه باشد در این صورت از میگذرد و مرتبه باقی را
 در آن یک از مرتبه به نسبت به اشراف او است پس میگذرد از بالای
 نه از او در وجهت یک و هر دو بر آن عدد کم کردن در صورت
 زیرا میگذرد نگاه دارد کم میگذرد و در هر دو عدد تمام میگذرد

سال و پنج است
 ۲۲۷۰۲۵۳
 ۲۳۹۸۶۲
 ۲۰۳۰۸۸۱

بر آنکه عدد شقی در اول نیز بر توان گوید در این صورت
 نیز صحیح بجز در محو و اثبات است صورت جدول آنست

۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳

باز

بر آنکه امتحان تفریق بکم کردن میزان منقص است که سطر
 ۳۰ باشد از میزان منقص منته که سطر اول باشد هر گاه
 ممکن باشد نیز میزان منقص کمتر از میزان منقص منته
 باشد مثلاً در این مثال ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ از منقص
 بعد از اسقاط ۳۰ باقی ماند و از منقص منته بعد از اسقاط
 ۳۰ باقی ماند پس بر توان ۳۰ که میزان منقص است
 از ۳۰ که میزان منقص منته است کم گوید هر گاه میزان منقص
 زیاد تر باشد و میزان منقص منته کمتر پس بر میزان منقص
 منته ۳۰ صفر زیاد میکنیم و میزان منقص را از میزان منقص

منته کم میگذرد و در این مثال
 ۹ ۲ ۹ ۵ ۲ ۰ ۲
 ۱ ۲ ۵ ۳ ۶ ۰ ۲
 ۸ ۲ ۱ ۵ ۰ ۲

میزان منقص ۳۰ بود و میزان منقص منته ۳۰ بود از آنجا
 نیش بر ۳۰ را از زیر ۳۰ دوم ۱۱ شده ۳۰ را از آن کم گویم
 باقی ماند و میزان تفریق نیز ۸ بود پس موافق شد در میزان

که در دیگر غیر لعاله ابرو لعاله بعد از آن ضرب میکنی لعاله را
 در لعاله در صدم ضرب را حفظ میکنی بعد از آن ضرب و ب
 و مضروب فی جمع میکنی و مجموع را در تریه سیر میبخش و لعاله
 مستور تبه آخری مثل یکده حواستیم چهار در ضرب
 کنیم چهار در در تبه و چهار در در تبه که دوم بعد چهار در در
 ضرب کردیم صدم ضرب ۱۲ آتش در مراتب مضروب
 و مضروب فی در ملاحظه کنیم که بود لعاله و عشرات و اة
 و لعاله الف لصدیم صدم ضرب که ۱۲ بود تریه در صدیم
 مرتبه آخری که اة باشد چهار آتش مثل یکده حواستیم
 چهار در در تبه ضرب کنیم صدیم در در تبه که چهار در در
 بود چهار در در تبه ضرب کنیم صدم ضرب که چهار تبه
 ملاحظه کنیم مراتب مضروب و مضروب فی ۵ بود
 لعاله و عشرات و اة و لعاله الف و عشره الف ادم مثل
 ضرب که بود تریه در صدیم مستور تبه آخری که لعاله الف
 باشد

باشد مرتب بر ارشده و لا حواسم او که ضرب نمود در مرکب
 و ضرب مرکب در مرکب باشد اگر در دیگر مرکب باشد بر نمود
 بصورت اما در حواش برکت میکند بعد ضرب میکنی صورت
 در مرکب و جمع میکنی صدم که عدد صحیح است مثل این مثل

$$\begin{array}{r}
 ۲ \\
 ۴ \\
 ۹
 \end{array}$$

چهار مرتبه لعاله مضروب لعاله ضرب در ۵ باشد و یک ضرب
 در ۵ ادمیم چهار در تبه که صدیم و چهار در در تبه ضرب کنیم صدم
 آتش بعد ملاحظه کنیم مراتب مضروب و مضروب فی ۵ بود
 لعاله و عشرات و اة ادمیم صدم ضرب را که بود تریه در صدیم
 مرتبه آخری که عشره باشد صد تبه بعد چهار در در تبه
 کردیم و ضرب کنیم ۴ در در تبه صدم ضرب آتش
 مضروب مضروب فی در ملاحظه کنیم که بود لعاله و عشره و اة
 و لعاله الف لصدیم صدم ضرب را که بود تریه در صدیم بر تریه

آخر که باقی باشد ۸۰۰۰ شد بعد صد را باقی بماند که یک نصد شد
 این ضرب محو در مرکب بود تا ضرب مرکب در مرکب بود این است

$$\begin{array}{r} 9 \\ 3 \\ \hline 27 \\ 27 \\ \hline 54 \\ 54 \\ \hline 108 \end{array}$$

اولاً ۹ را در ۳ ضرب کردیم حاصل ضرب ۲۷ شد بعد ۹ را در ۳
 در ۳ ضرب کردیم حاصل ضرب ۲۷ شد جمع این دو ضرب بود
 فی سطر تیره و انت و مستوی تیره آخر عشره بود حاصل ضرب
 ترقه دادیم بعشره در انت و خلفا ش چون مضروب تیره تیره در انت
 و مستوی تیره آخر عشره بود حاصل ضرب ترقه دادیم بعشره ۲۷
 بعد هم را در ۳ ضرب کردیم و در ۳ ضرب کردیم حاصل
 ضرب ۱۲ شد بعد در ۱۲ حاصل کردیم که ۱۴۴ باشد هر دو از تیره عشره
 بود که تیره تیره در ۱۲ حاصل ضرب را ۱۴۴ بود ترقه دادیم بعشره
 تیره آخر هر دو را در ۱۲ ضرب کردیم حاصل ۱۷۲۸ شد
 ثقت در ۱۲ ضرب کردیم بعد در ۱۲ ضرب کردیم حاصل ۲۰۷۳۶ شد
 ثقت در ۱۲ ضرب کردیم بعد در ۱۲ ضرب کردیم حاصل ۲۵۰۸۳۲ شد
 خیر این

خیر از این قیاس بود که در شد که باقی بماند و تقویر احد او بود از این
 بیرون از این مطالب شریفه در از این قاصده اول در ضرب
 احد در دلت که بیست و شش و عشره است بطریق دیگر که مضروب
 بعشره اول کم بیکتر از آن بعد بعشره حاصل مضروب همان مضروب
 در مضارب عشره مضروب دیگر مثلاً خواستیم ۸ را در ۹ ضرب
 کنیم ۹ را ترقه دادیم بعشره ۹۰ شد بعد ۹ را در ۹ ضرب کردیم
 ۸۱ که ۲ باشد ضرب کردیم ۱۸ شد و ۱۸ را در ۹۰ کم کردیم ۷۲
 باقی ماند ضرب ۸ در ۹ میگردد ۷۲ قاصده هم ایضا در ضرب
 ضرب احد در دلت که باقی تیره و عشره است مثلاً خواستیم
 ۸ را در ۹ ضرب کنیم جمع کردیم مضروبین را ۷۲ شد و ما فوق
 عشره ۵ است بطریق دیگر ۵ را بعشره ۵۰ شد بعد مضارب
 بر ۸ که ۴ بود در مضارب عشره بر ۸ که ۳ بود ضرب کردیم ۱۲
 و ۵۰ را در ۸ ضرب کردیم ۴۰۰ شد پس ضرب ۸ در ۷۲ میشود
 ۵۷۶ قاصده سیم در ضرب احد در دلت که بیست و شش

یعنی مضروب از اعداد باشد و مضروب فی ما بین عشره و عشرين
 باشد مثلث خود است بر ضرب کنیم ۸ در ۳۰ که می شود صحیح که ۲۴۰ است
 ۲۲ شد و از بر عشره ۱۲ بود در اربط بعشره و دوم ۲۴ شد
 بعد از نیم در میان ۸ و ۲ که ۲ شد و اعداد ۳ که ۲ باشد ضرب
 کردیم ۸ شد و ۸ در ۲ شد ۱۶ است که ۱۱۲ باقی ماند پس ضرب
 ۸ در ۱۳ میشود ۱۱۲ قاعده چهارم در ضرب ما بین ده و دویست
 بعضی را در بعضی مثلث خود استیم ۱۲ در ۳۰ ضرب کنیم ۳۶۰
 اعداد ۲۲ که ۲ بود از ۳۰ که ۵ شد و ۵ اربط بعشره
 و دوم ۵ شد بعد اعداد ۲ که ۲ بود اعداد ۳ که ۳ بود ضرب
 کردیم ۵ شد و ۵ در ۲ شد ۱۰ از ۳۰ که ۲۰ شد پس ضرب
 ۱۲ در ۱۳ میشود ۱۵۶ قاعده پنجم در هر عدد دیت که ضرب
 نماید در ۵ یا ۵ یا ۵ مثلث خود استیم ۶ در ۵ ضرب کنیم نصف
 ۱۵ را که ۸ بود و دوم بعشره ۸۰ شد پس ضرب ۶
 در ۵ مکنده ۸۰ یعنی در صورتی بود که نصف مضروب صحیح
 باشد و نا

در هر عدد دیت که ضرب نماید در ۵ یا ۵ یا ۵

باشد و نا هرگاه نصف مضروب صحیح المثلث باشد مثلث
 خود استیم ۱۷ در ۵۰ ضرب کنیم نصف صحیح ۱۷ را که ۸ باشد
 بی ماهه و دوم ۸۰ شد و از بر اربط که عبارت از نیم باشد نصف
 صحیح که ۵۰ بود که قسیم صحیح ۸۰ شد پس ضرب ۱۷ در ۵۰ مکنده
 ۸۵۰ قاعده ششم در ضرب ما بین عشره و عشرين است آنچه
 ما بین عشرين و صد است اربط است مثلث خود استیم ۱۲ در ۲۰
 کنیم اعداد ۱۲ که ۲ بود در بشماره ۲۰ را عشره یعنی ۲ در ۲۰ بشماره عشره ۲
 که ۲ عشره باشد ضرب کردیم ۴ شد و اربط ۲ در ۲ میشود ۴ بعد
 ۴ که صد ضرب بود ۴ در ۲ که ۳ شد و ۳ اربط بعشره
 و دوم ۳۰ شد بعد اعداد ۱۲ که ۲ بود اعداد ۲ که ۲ بود ضرب
 کردیم و صد ضرب ۴ شد و ۴ در ۲ شد ۸ در ۳۰ که ۲۴ شد پس
 ضرب ۱۲ در ۲ میشود ۲۴ قاعده هفتم در هر عدد دیت که
 ضرب نماید در ۵ یا ۵ یا ۵ مثلث خود استیم ۵ در ۵
 ۲۵ ضرب کنیم نصف ۲۵ که ۱۲ بود از ۵ که ۲۵ شد

شتر ۳۳ عدد را بطبعش ۳۵۰ در ۳۳ ضرب کنیم
 ۱۱۰۰ میشود و ۳۳ را بر ۱۱۰۰ که با باقی
 که با باقی کسر بر بندند از خود ستم ۳۳ در ۱۱۰۰ ضرب کنیم
 نصف ۳۳ که ۱۳ و نیم باشد و از این ۳۳ و نیم شد ۳۳ و نیم
 بطبعه ۱۰۰ و دویم ۳۳ شد و از این کسر کنیم ۳۳ شد نصف
 صد را که ۵۰ باشد در ۳۳ ضرب کنیم ۱۶۵۰
 میشود ۳۳ قاعده هشتم در ضرب بین عرض و صد
 بعرض را در ۳۳ ضرب کنیم ۳۳ در ۳۳ ضرب کنیم عشره
 بر و صد را بر ۳۳ که ۳ بود بر ۳۳ که ۳ بود
 ۲۸ شد بعد از ۳۳ در عدد عشره را که ۳۳ باشد ضرب کنیم
 ۵۶ شد بعد از ۵۶ را بطبع عشره و دویم ۵۶ شد بعد
 ۲۳ را که ۳ باشد در ۳۳ که ۵ باشد ضرب کنیم ۱۱۵
 بعد از ۲۳ که ۵ بود در ۱۱۵ شد ۵۷۵ پس ضرب ۲۳
 ۲۵ میکند ۵۷۵ قاعده نهم در ضرب بعد از این
 این

آنها مختلف باشد میان یک و صد باشد مثل ۳۳
 در ۳۳ ضرب کنیم عشره را آنها مختلف بود ضرب کنیم عدد
 عشره را که ۳۳ باشد در ۳۳ که ۳۳ عدد ضرب ۳۳
 که دویم بعد از آن که ۳۳ باشد در ۳۳ که ۳۳ باشد در ۳۳
 ۹ شد و ۹ را نصف کنیم بر ۳۳ شد ۳۳ که ۳۳ را بطبع
 عشره ۳۳ شد بعد از آن که ۳۳ باشد در ۳۳ که ۳۳
 باشد ضرب کنیم ۱۲ شد و ۱۲ را بر ۳۳ که ۳۳ شد
 پس ضرب ۳۳ در ۳۳ میکند ۱۱۸۴ قاعده دهم در ضرب
 که کسر باشد عدد در ضرب یا عدد در ضرب و نصف جمع
 آن مفرد باشد پس جمع میکند آن عدد را در ضرب میکند
 نصف جمع را در نفس خودش بعد کم میکند از آن و حاصل ضرب
 نصف اقل میان آن هر دو نفس خودش مثل ۳۳ که ۳۳
 در ۳۳ ضرب کنیم جمع کنیم مضروب و مضروب فيه را
 ۶۰ شد و نصف ۶۰ میکند ۳۰ که هر دو را مضروب و مضروب

در نقش ضرب کردیم ۹۰۰ شد بعد از آن ۶۰۳ بر ۲۴
 میکنند ۱۲ و نصف ۱۲ اگر چه باشد در نقش ضرب کردیم
 ۶۳ شد و ۳۰ را از ۹۰ کم کردیم ۶۰ باقی ماند پس ضرب
 ۲۳ در ۳۰ میکنند ۶۹۰ قاعده یادیم از این است که اگر
 اسان پیشتر ضرب با یکدیگر بسیر کرده اند و مضروب نیز در اول
 عدد مرتبه مافوق خود و مضروب نیز در اول مضروب
 بسیر یافته صحیح بود جنس مضروب از خود و از این است
 لغز میگردان حیران که این است از آن قرار است
 و نیز در اول مضروب نیز مثلاً ضرب ۲۵ در ۱۲ ضرب کنیم
 اول مرتبه مافوق ۵ چهار است در اول ۲۵ مافوق
 از عشره اول عدد مافوق مرتبه ۵ است پس نسبت ۲۵
 را به مضروب کنیم به بر داشت که مضروب ۵ بود و فرد
 و مضروب نیز مرتب بود و مضروب نیز با یکدیگر است
 از قسم چیستیم و نوشتیم در اول عدد ۵ را در مرتبه اول
 ضرب کردیم

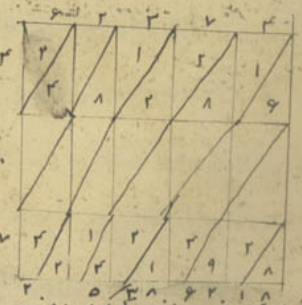
ضرب کردیم ۵ شده بود در زیر ۳ نوشتیم و در هر عشره یکبار در خط
 کردیم و بعد از آن در هر سه ضرب کردیم ۳ شد و آن یکبار در خط
 عشره حفظ کرده بودیم ۳ تا یکبار کردیم ۳ شد و یکبار در زیر ۲
 نوشتیم و از زیر در عشره میخ را در حفظ کردیم که ۳ بر ۳ بود ۵ را
 در مضروب کردیم در همان مضروب صد شد و بعد از آن مضروب
 را قسم کنیم چون در خط بن ۲ را از این عشره میخ حفظ کرده بودیم بدان
 ۲ را در زیر مضروب نوشتیم ۵ را در هر سه ضرب کردیم ۱۰ حاصل شد
 در زیر مضروب نوشتیم و در هر عشره یکبار در خط کردیم بعد از
 در هر سه ضرب کردیم به شد و آن یکبار در زیر عشره حفظ کردیم
 بر سه تا یکبار کردیم ۳ شد و یکبار در زیر در هر سه نوشتیم و از این ۳
 حفظ کردیم ۳ را چون در با بعد از سه نوشتیم همان ۳ را همیشه بعد
 از یکبار نوشتیم و هرگاه با افزود که قاعده از مضروب باشد و مضروب
 باشد پس بر این ان اعداد را از طرف راست بطرف خارج
 چنانچه هرگاه مضروب تصدیف شد قبل از آنکه خارج از مضروب

بخریس از جنه حفظه تمهیدمانند در این مثال $\frac{3}{4} \cdot \frac{2}{3} = \frac{2}{2}$

که در طرف راست از طرف چپ هر صفز ششم و هفتم در این صورت
همان قسم است که مذکور شد و قسم ۳۴ هم آنکه در این طرف ضرب
قواعد بسیار است مثل ضرب ششده و نوب و پنج و هفت و هجده
ماده و غیره و عشر ضرب ششده است و قاعده او این است که
بر نویسی شکل را که چهار ضلع داشته باشد و ششده میگذرد او را
بمقتضای چند و هر یک از آن بر تقابله از این قسمه میگذرد و ششده
یکه فوق آن بود و دیگر بخانه که بخاطر طبع بعد وضع میگذرد از آن که در
بالا بر آن شکل یعنی هر ششده را بالا بر می آوریم میگرداند و در ضرب
دیگر در طرف راست آن شکل میگذرد بر این نحو که همکار از این
و عشرة زیره دماه از الف و بعد ضرب میگذرد
مفرده از کله و کلک و میگذرد از حاصل ضرب که در بر بود که مقابل
مفرده و مصروفه فیه است یعنی همکاران حاصل از ششده
تختانی و عشرة آن حاصل است و ششده فیه قایده و ترک میگذرد
مفرد

مقابل صفز اولی است که میگذرد تمام شده در قاعده و ششده است
میگذرد از این نحو که در ششده تختانی از این است در این شکل
ششده تختانی از این نیز یکدفعه باشد پس صفز اول در این شکل
بر نویسی که او را اول مراتب صدها است و بعد میگذرد
خطوط مرتبه را میگذرد از این صدها از این بزرگتر قسم که
بعد از مرتبه اول و هرگاه ما این خط را ضرب بر این ششده
صفر بر این نویسی چند و چند و چنانکه فرموده است و هر دو مثال

در این است



هر که از ششده ضرب بفرماید که میرزادان مفرد است
در میزان مفرد و بفرماید و میزان حاصل که ساقی شده بر آن

ضرب عدد صحیح است و در عدد صحیح دیگر در مثال ضرب شده است
 بعد از اسقاط آن سه رقم باقی ماند و در مضروب نیز بعد از اسقاط
 سه رقم باقی ماند و حاصل ضرب آن دو یکسان است و از خارج ضرب
 بعد از اسقاط آن سه رقم باقی ماند پس بر این شرط نیز آن خارج
 با نیز آن حاصل و حاصل صحیح است فصل ششم در قسمتهای
 بر آن قسمتهای طلب کون این است از یون عددی است که
 آن عدد یک باشد به مقوم باشد مقوم عدیه مثل عدد
 مضروب شده فرض کن در مقوم را ۳۰ و مقوم عدیه ۱۰۰ حاصل
 نسبت به یک باشد است به ۳۰ زیرا که ۳۰ فرض است
 پس یک فرض است و قسمتهای ضرب است زیرا که در
 کل کون عددی است شماره سه و یک باشد و اگر کل عدیه
 بود در شماره ۳۰ و در قسمتهای کون معی است شماره بود
 باشد و اگر چه جزو یک کنیم در اول هر جزو ۱۰ است و قاعده
 در قسمتهای است که طلب یک عدد بود از هر گاه ضرب
 انفراد

از عدد در در مقوم عدیه را بر حاصل ضرب با مقوم مثل مقوم
 فرض اگر مقوم عدیه را ۳۰ عدد و مضروب را ۱۰۰ بود ضرب
 کرده در ۳۰ حاصل ضرب آن ۳۰۰۰ است که حاصل ضرب با
 مقوم نیز آن بود زیرا که ۳۰ بود یا کمتر باشد حاصل ضرب آن مقوم باشد
 از مقوم عدیه پس هر گاه در آن باشد حاصل ضرب با مقوم اندر
 مضروب را خارج قسمت کردند تا آنجا که از آن بماند آنچه حاصل
 ضرب آن مقوم حاصل را خارج قسمت کردند هر گاه کمتر باشد حاصل
 ضرب از مقوم اندر مضروب را نیز خارج قسمت کردند تا بماند
 آنکه نسبت به آن عدد در آن است و بعد از آن مقوم عدیه ثلث پس
 حاصل نسبت به آن عدد در مضروب خارج قسمت کردند مثل مقوم
 فرض کن در مقوم عدیه را ۳۰ و مضروب را ۱۰۰ بود ضرب کن
 در ۳۰ حاصل ضرب آن ۳۰۰۰ است که در آن است از مقوم که ۳۰ است
 بیک عدد بعد از آن یک عدد در مقوم عدیه را ۳۰ باشد
 ثلث پس از این ثلث با آن مقوم محض را خارج قسمت کردند

و هرگاه عدد از با باشد پس هر دو میگیرند که عدد در جدول بشماره
 مراتب مقوم باشد و مقوم را میگیرند در میان آن جدول و مقوم
 غیر از آن نیز مقوم بگیرند بر آن که مقادیر مقوم علیه هر
 مقوم را هرگاه در مقوم علیه با باشد اما مقادیر بخش که غیر
 مقوم باشد و هرگاه زیاده باشد از مقوم عدد از مقوم پس
 مقوم عدد در مقادیر مقوم بگیرند و بعد طلب
 میکنند که هر عدد در آن که مقادیر ضرب کون آن اکثر عدد
 از آنجا که در هر یک یک است در مراتب مقوم علیه که هم باشد کم
 کم کون آن حاصل ضرب از آن مقادیر بخش را در مراتب مقوم و در
 و از آنچه در اوقات هرگاه در اوقات در جدول میگیرند از
 باقی مانده در آن هر خط حاصل و عدد از آنکه بر آن در جدولی اکثر
 عدد در این جدول را در جدول بالذکر جدول در مقادیر حاصل مقوم علیه
 و عدد بگیرند آنچه را که در آنست و بعد مقادیر بگیرند علیه از آنکه مقوم
 بهین یک مرتبه بعد از آنست که خط هر ضرب و عدد بر آنست در آن
 عدد دیگر

عدد دیگر را در این جدولی که است میگیرند و در آنست از این رقم اول و عدد
 بگیرند از آنچه در جدولی هرگاه عدد در یافت شد پس بر آنست
 صفی را در وقت میگیرند مقوم علیه از آن مرتبه چند آنچه را که
 مقادیر جدول مقوم با اول مقوم علیه پس از آن مراتب
 موضوعه در بالذکر جدول خارج شده است و هرگاه باقی مانده از مقوم
 عدد در آنکه است که هر چند مقوم علیه است یعنی هرگاه باقی
 مانده عدد در آن مقوم اند و باقی مانده در آنست بر این مقوم
 علیه چند آنچه هرگاه قسمه کنیم این عدد را ۹۷۵۷۳۱۱ بر این عدد
 ۵۳ خارج شده این عدد ۱۸۴۱ است و در مقوم ۱۱ عدد باقی
 مانده در آنست و در هر یک عدد ۵۳ در وقت که فرض کنیم این
 عدد ۵۳ را در این عدد ۵۳ را که بگیریم و در آنست از آنست بر این مقوم
 پس خارج شده ۱۸۴۱ عدد در هر یک باقی مانده که آنست از
 ۵۳ در هر فرضی که در جدولی اینست از آنست شده ۱۱۶۶ صحیح
 شده است

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

دو کسب است که در این کتب کون خارج قسمت است در میزان مقسوم
 علیه و زاید کون میزان باقی قسمت است در هر کله باقی صحت است
 پس آنکس میزان جمع با میزان مقسوم موافق نشود صحیح است
 غلط

فلان شد فیصد در ۱۴۱۳ جمع کردیم ۱۳ شد ۹ در طرح کردیم
 باقی ماند در این صیغه در ۵۳ شد طرح کردیم ۸ باقی ماند بعد از
 در ضرب کردیم به شد و به ۱۳ شد طرح کردیم ۳ باقی ماند میزان
 باقی ماند ۲ باشد که از مقسوم در جدول باقی ماند بگویم از جدول باشد
 بر همانا کردیم ۹ شد و عدد مقسوم را جمع کردیم ۳ شد طرح کردیم
 کردیم ۹ باقی ماند پس هر میزان موافق شد و صحیح است فصل
 هفتم در استخراج جذرات بر آنکه آن عدد یک در لغش خوب است
 شود در دیگر که پیدا در حساب و مقلع گویند در حساب
 و شش که پیدا در جبر و مقابله و حساب بی علم بود که پیدا در حساب
 و مربع که پیدا در حساب و آن که پیدا در جبر و مقابله و هر آنکه عدد
 آن که پیدا در مقلع در استخراج جذرات مقلع بی نظیر است
 و آن که هر اش ۱۲ است و آن عدد و تقسیم باشد در استخراج جذرات
 بی نظیر است و فاعده در استخراج جذرات است که باقی مقلع از آن
 عدد و تقسیم از آن جذرات بود بر او را سه میسر باقی ماند و مضعف

سقوط در این کتب
 سقوط در این کتب

جز سقطه و آنچه در مقلصه صدمت به سر رفته است
 جز ۵ روزه استیم از هر دو بجز در آن که در پیشه لغز
 کردیم و بجز ۳ است ۲۰ روزه است که در خارج
 بر ۳ افزودیم و شد و آن که از ۵ باقی مانده بوجه ۱۰
 بخش پس جز ۵ عدد صحیح و یک نفس می شود تقویت و سینه
 تقویت زمین است که هرگاه در ۲۰ روزه نفس نرسد
 کنیم ۵ عدد صحیح بدون نماید که در کتیر می شود و این نشان
 که در اول روز ضرب کردیم در ۱۰ هم شد صد یک نفس اول
 اول روز ضرب کردیم در ۱۰ نفس هم یک نفس شد از اول تا شنبه
 در ضرب و از ضربت بعد در اول روز ۵ نفس هم ضرب
 کردیم ۱۰ نفس شد بعد در ۱۰ روز ۵ نفس اول ضرب کردیم
 نیز ۲۰ نفس شد بعد صحیح کردیم صحیح ۲۰ نفس شد و یک
 نفس سابق را در نفس افزودیم ۱۰ نفس شد و ۱۰ عدد
 صحیح هم از بن و از ششم صحیح هم عدد صحیح را ۱۰ نفس شد که اگر
 ۱۰ نفس

۲۵ نفس دیگر در ششم بر ۱۰ نفس نیز یک صد و ۲۵ نفس
 می شود ۵۰ نفس یک عدد صحیح است و در روز ۲۰ عدد صحیح که
 زیاد می شود ۵ عدد صحیح شود و هرگاه هر آن عدد زیاد باشد
 و پسید اگر در آن عدد در شکست باشد پس میگردان آن عدد در
 در میان جدول مانند مقدم که هر وقت بعد عدست
 میگردان بر مرتبه آن عدد در یک نقطه یا از ابتدا یک
 مرتبه از عدست میگردان و یک مرتبه از عدست میگردان
 تا از هر بهین منزلت بعد طلب میگردان و در آنجا که هرگاه
 در روز ضرب نیز در نفس اول که هر صد ضرب را در آنجا در عدست
 عدست اخیری و در آنجا در ۱۰ است بر آنجا که کند
 حاصل ضربت این است که نام رنجوش را با یکدیگر ضرب کردیم تا
 مانند کتیر باشد و بجز از آن عدد ضرب به یکدیگر در این چنین عدد را
 او عدد بر میسین آن عدد در در مالد بر جدول در فرق
 عدست اخیری و در آنجا در عدد در بر میسین در بر آن عدست

از ضرب ضرب سبب عدد بالاد عدد در حاصل
 ضرب در بر تکی در زیر انچه دیگر مطلوب است اول
 بطریق که متعین شود حاصل آن حاصل ضرب آن عدد و کسری
 همچو از بعد که سبب آن حاصل ضرب از اوقات بخش
 در انجا بخش و باقی مانده از بر تکی در حاصل ضرب
 بعد از تبیین خطه سبب عدد و قوتی که در عدد است
 زیرا میگزیند و ثقل میگزیند در بر تکی سبب در سبب
 بعد طریقی که در عدد دیگر از اوقات که هرگاه آن
 آن در عدد دیگر از اوقات که در عدد دیگر از اوقات
 از ضرب عدد در آن عدد که قبل از عدد است از ضرب
 بجز آن که باشد ضرب کون آن که عدد دیگر در
 بر تکی از سبب که در سبب در ضرب عدد در بر تکی
 عدد میگزیند با آن که عدد دیگر از اوقات که در سبب
 زیرا میگزیند عدد و قوتی که در عدد است از ضرب
 با دیگر

با آنچه در سطر زبر است همین سبب است و هرگاه چنین عدد در
 بر است بنیاد در عدد بر ادم بر تکی و ثقل میگزیند همین منزل
 مذکور را تا اینکه عدت تمام شود پس آنچه در بالا بر تکی نوشته شده
 جز در آن عدد است و هرگاه عدد در بر تکی خطه قوتی که باقی ماند
 پس آن عدد و سبب است یعنی بر تکی که است و هرگاه باقی ماند
 پس آن عدد و سبب است یعنی بر تکی که است و هرگاه باقی ماند
 میخواندند از اوقات که در عدد دیگر از اوقات که در عدد دیگر
 بر تکی که در سبب در اوقات که در عدد دیگر از اوقات که در عدد دیگر
 ۲۸۱۷۲۳ آنچه بر تکی که در سبب در اوقات که در عدد دیگر از اوقات که در عدد دیگر
 در بر تکی که در سبب در اوقات که در عدد دیگر از اوقات که در عدد دیگر
 آنچه در سبب در اوقات که در عدد دیگر از اوقات که در عدد دیگر
 از سبب در اوقات که در عدد دیگر از اوقات که در عدد دیگر
 با اوقات که در عدد دیگر از اوقات که در عدد دیگر
 زیرا که است و سبب در اوقات که در عدد دیگر از اوقات که در عدد دیگر
 زیرا که است و سبب در اوقات که در عدد دیگر از اوقات که در عدد دیگر

و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ که از طرف ب بر همین قدر شده بود رسم بود پس
 مخرج اینج که کز است اینج عدد ۷۷۷ آخر این بود پس مخرج
 اینج عدد ۷۷۷ اینج عدد ۷۷۷ اینج عدد ۷۷۷ اینج عدد ۷۷۷
 مخرج اینج عدد ۷۷۷ اینج عدد ۷۷۷ اینج عدد ۷۷۷ اینج عدد ۷۷۷

اینج است

۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷

بر آنکه اینج عدد ضرب کون میرزان فاج رس و تقس جو
 و در این کون میرزان باقی بر او هر گاه جز باقی باشد پس در میرزان
 مجتمع با میرزان عدد مرفق شده مخرج است و در آن عدد شد اینج
 عدد در آن ۵۸ سه باشد مخرج کردیم ۹ شد ۹ در این طرح کردیم تا
 باقی ماند و در آن تقس ضرب کردیم ۹ شد ۹ در این طرح کردیم
 تا باقی ماند و در آن عدد ۸ باقی ماند بود در هر خط حاصل
 بر آن بود

بر سه زنگ کردیم ۹۱۲ در این طرح کردیم ۳ باقی ماند و عدد و عدد و عدد
 که ۳۸۱۷۲۳ باشد در این طرح کردیم ۳ باقی ماند پس مرفق شد این
 عدد در این میرزان جز در مخرج است باب در حساب کسور است
 و در این است در سه مرفق شد و تقس مرفق شد اول اینج است
 که هر عدد در یک خیر از واحد باشد هر گاه با هم مساوی باشند در آن عدد
 متساویان گویند در اصطلاح همین مانند ۲ و ۲ مثلاً و هر گاه
 متساویان نباشند در آن عدد و عدد و عدد فایه کند عدد در آن عدد
 متساویان گویند مانند ۲ و ۴ که ۲ عدد و عدد است و فایه
 میکنند عدد در آن عدد ۲ باشد و هر گاه عدد و عدد در آن فایه کنند
 در آن عدد و عدد و عدد فایه کنند در آن عدد در آن متساویان و متساویان
 نیز گویند مانند ۲ و ۴ فایه میکنند هر را بلکه هر هر عدد در
 عدد و عدد در آن باشد فایه میکنند در آن عدد و عدد و عدد و عدد
 در عدد و عدد و عدد که در این عدد و عدد و عدد و عدد و عدد و عدد و عدد و عدد
 در عدد و عدد در اصطلاح همین گفته امثال المثل که در آن

عدد و عدد و عدد

اللاتین بعد از بدین سوره است و هر کس که بخواند نصف فی سون نصف
 موجود و فیها هر دو هم که هر دو مال بخیر از راه برافشید
 که آن هر دو در خانه کنان هر دو در میان که پندارند
 در مفاقی آنها میان الیحد هما حد ذات غیر الکره برادر کاشک
 طاهر است و بیخبر از حق نیست و کس که بخواند شش مرتبه در روز
 بسته بگردن خود و اگر در هر دو اقل پس هر که چیزی بخواند آن
 هر دو مترافون شوند و هر که چیزی بخواند ثانی قسمه بر یک موصوف
 عید در ایامی است و هر که با هر چیزی بخواند بازان مقوم عید
 ثانی در درون باقی قسمه یکین با چیزی دیگر بخواند پس آن هر دو
 مترافقند در مقوم عید آخر نیز در آن مقوم عید غیر
 فایده نیست آن هر دو هر که با هر چیزی بخواند پس آن هر دو مترافقند
 مثل خود سیم بر این که ۴۰ تا ۲۰ تا در وقت باقی باقی
 هر دو هر قسمه که چیزی بخواند مقوم میشود که ۴۰ تا هر اقل آن
 و خود سیم بر این که ۶۰ تا حد است ۲۰ در هر قسمه که در
 باقی ماند

۲ باقی ماند و لیست مقوم عید را که ۶ باشد بر هشت که در هر
 باقی ماند مقوم میشود که میان ۶ و ۲۰ توفیق است و هر وقت
 میکند هر روز و توفیق این نصف است و خود سیم بر این که ۲۰
 حد است است ۳۳ در هر وقت که در ۵ باقی ماند لیست مقوم
 عید را که ۶ باشد بر هشت که هر چیزی بخواند مقوم شد که میان
 ۶ و ۳۰ تا این است بر آنکه که با مطلق است و آن هر قسمه
 مشهوره است که مذکور شد سابقا مانند ثلث و ربع و غیرهما
 و یا هم است و کس که بخواند از او هر چیزی مانند یک چیز از ده
 چیز و هر چیزی از برده چیز و غیرهما هر کس که از مطلق از قسم
 چهار قسم است زیرا که با مقوم است اگر با مکرر یا مضاف است
 یا مضاف در چهار یکند و شاک مطلق بود مانند
 ثلث و ربع و غیرهما و شاک که مطلق مکرر مانند ثلثین در همین
 و غیرهما و شاک که اتم مفرد مانند هر و هر احد عشر و جز
 مع سببه عشر و غیرهما و شاک که اتم مکرر مانند هر دین

هر چه عشر و جزو بین هر بسنه عشر و غیرها و مثالی که منطبق مضاف
 باشد نصف سلس در پنج و غیرها و مثالی که نصف مضاف
 باشد جزو و نصف عشر و غیره و جزو بسنه عشر و غیره
 جزو نصف عشر و غیرها و مثالی که منطبق مضاف باشد
 نصف و ثلث و غیرها و مثالی که نصف مضاف باشد
 جزو از زیاده و جزو از زیاده از زیاده و جزو از زیاده و غیرها
 تجربه بر آنکه هر گاه با کسر جمع باشد پس نویسنده عدد صحیح را
 در بالای کسر و آن کسر را در زیر آن عدد صحیح در بالای آن صحیح که از آن
 صحیح بر آن عدد صحیح و بر آنکه فاعله لیه حساب لیه است که
 با کسر مضوف و او بر نویسنده که لقمه صحیح که حرفه و بر آنکه لیه
 حساب صده کسر با صحیحین نویسنده و صده کسر برود
 صحیح را چنین نویسنده و صورتی که منطبق مضاف باشد نصف
 عشس سلس را چنین نویسنده و صورتی که مضوف منطبق را
 شد عشس و سلس را چنین نویسنده و صورتی که مضوف
 لقمه از شد

لقمه از شد جزو از زیاده از جزو از زیاده جزو از بسنه لقمه از
 من ۱۲ مقدمه ۱۰۰ در پنج کسور است بر آنکه صحیح کسر عبارته از
 اقل است و است که صحیح باشد از یک صحیح شود اگر از آن اقل صحیح صحیح
 کسر مفزده ظاهر است زیرا که صحیح ثلث است است و صحیح پنج
 است و عشس ظاهر است بر آنکه صحیح کسور است بر آنکه صحیح
 کسر مفزده است مثلاً صحیح سلس همان صحیح پنج است که کم باشد
 و صحیح پنج همان صحیح سلس است که ۹ باشد و بقیه دیگر به همین
 منوال است و بر آنکه صحیح کسر مضاف مضوف صحیح صحیح
 مضوفات آن در بعضی دیگر خواهد بود مثلاً صحیح نصف سلس را
 خواستیم بر آنکه صحیح نصف را ۲ صحیح سلس را که ۶ بود
 در یک کسور است که صحیح صده است و ۲ صحیح نصف سلس است
 زیرا که در عشس قسم کردیم عدد هر قسم را در نصف کردیم ۲
 نصف سلس شد و ۲ نصف صحیح نصف سلس است
 و بر آنکه از آن صحیح کسر مضوف مثلاً عشس مضوف مثلاً

بیکر خج ان که در پس در بن دارند ان خج بخر
عمر از دهنه نایب کنند ان خج را پس ضرب بیکر خج را
دیگر که در صد ضربت خج که معلوف است شد خج
شد است ده که خج خمس است ده آخج شد
و خج خمس است از آنکه ه است شد ه باشد ه
خمس ه در سو که ه باشد و بر که هر گاه میان خج که معلوف
تردق باشد غیر عدد نایب کند ان خج را شد ترس
و است که خج خمس است ده خج شد است ده و تردق
در نایب نایب بیکند ان خج را عدد نایب شد بیکند
و در است و تا که است که تردق که ه باشد در ضرب
بیکر و با تردق که ه باشد در ضرب بیکر صد است
بر ه صد ه ۱۸ بشود ۱۸ خج خمس است از آنکه ۱۸
هم خمس ه در سو که ه باشد هم است ه در سو که ه باشد
و بر آنکه هر گاه میان خج که معلوف تردق باشد پس بیکر
عدد در که را

عدد که را و عدد که بیکر بیکر که هم بن عدد در سو که ه باشد
با خج که در بیکر بیکر بیکر با بر به صد بعد از این
عدد که در صد معلوف است عدد خود سیم خج هر است در
که در بیکر که در سو که در نصف شد و پنج و خمس و سیم
و شش از آنکه باشد با هم خج خمس را که ه باشد و خج شد
را که ه باشد و بیکر که ضربت سیم ه صد ضرب ه آید
خج شش را که ه باشد ده آخر بیکر که صد ضرب ه آید
پس این را خج هر است که در بیکر که در سو که در سو که در سو که
نصف ه و شش ه و در بیکر ه و شش ه و در سو که ه و شش ه
و بر آنکه هر گاه بیکر بر بیکر که هم عدد است که جمع که در سو که در سو
قاعده در این است که ضرب بیکر را در سو که در سو که در سو که میان
۲ و ۳ بنای است ه صد ضرب شش بشود نصف که ۲
و شد ضرب بیکر ه صد ضرب ۱۲ بشود ۱۲ در سو که در سو که
بیکر را در سو که میان ۲ و ۳ بنای است ه صد ضرب شش بشود

و چون که پنج شش است در غنای خود و کثافت میسر است
بمان ۹ و ضرب میگیریم در ۷ از ۶۳ که ۶۰ و ۳ است
ص صد ضرب ۲۲ می شود و ۲۲ در ۲۲ که ۴۸۴ باشد ضرب
میگیریم ۸ می شود چون ص صد ضرب ۹ در ثمن در آن
در سه در ثمن ۹ که ۲۷ باشد ضرب میگیریم ص صد ۲۵
می شود و عشره لای در ثمن در ص صد ضرب ۳ است پس
۲۵ ضرب است که صیغ کور شود در آن ص صد ۱۳
و ثمن ۸ در ثمن ۳ و عشره ۵۰ و سه ص صد ۳ و ثمن
۳۰ و ثمن ۱۰۵ و ثمن ۳۸ و عشره ۲۵۲ و بر ۱۰ ضرب
از برابر و صد که در آن پنج کور شد از این است که اعیان
مخرج مفردات ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰
باشد پس آنچه از آن پنج که در آن غنای در یک ضرب قطع میگیریم
و گفتا میگیریم با آن و آنچه از آن پنج که در آن غنای در یک ضرب قطع میگیریم
میگیریم و هرگاه بزرگ آن پنج در آن باشد در ضرب قطع میگیریم
انوار

انوار را تا اینکه پنج باقیه از پنج شود بزرگترین و در یک ضرب است پس
هم رسانید ندان پنج باقیه ضرب میگیریم در ۲ و در یک ضرب
ص صد ضرب همه در مطلق است که کثرت است در آن بوی شلیم
۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ باشد در ثمن بعد ملاحظه کردیم ۶ با آن نصف
نزد آن در ثمن پس نصف ۲ را که ۳ باشد یک و در یک ضرب
در آن قطع کردیم بعد ملاحظه کردیم که نصف ۲ که ۳ باشد پس
در ۹ بوی در آن ضرب قطع کردیم بعد ملاحظه کردیم ۸ با آن نصف
نزد آن در ثمن پس نصف ۵ را که ۵ باشد در آن ضرب میگیریم
یا نصف ۸ را که ۸ باشد در آن ضرب میگیریم در هر صورت
ص صد ضرب می شود و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹
با هم تبیین داشتند ص صد ضرب ۸۰ می شود و ۲۸۰ و در ۹
ضرب کردیم زیرا که ۱۰ و ۲۸۰ تبیین بود ص صد ضرب
۲۵۲ شد و همراهِ مطلق لکن ص صد ۱۳ و ثمن ۸

در بینه بیست و دو روز ۵۰ و سه روز ۴۰ و سه روز ۳۰ و شش

۳۱۵ و شش ۲۸۰ و عشره ۲۵۲ بود بگو صدف صدف

خروج کس در ضرب کون ایام را که بیارود شماره ماهها که

۱۲ باشد صدف ضرب را که سه باشد در ایام هفتگی که باشد

ضرب بکنیم صدف ضرب ۲۵۲ میشود و هم المطلب

و در روز دوازده ماهه در ایام است که بیارود است و بیارود است

کون خروج کس در ایام در دو حرف عین است در ایام که بیارود

و شش و هفت باشد کس در شش صدف میشود که خروج ربع است

در ۱۷ و خروج ربع است ضرب که در هر صدف ضرب ۲۵۲

و در ۲۸ و در ۹ و خروج شش است ضرب که در هر صدف ۲۵۲

شده و ۲۵۲ و در ۱۲ و خروج عشر است ضرب که در هر صدف

ضرب ۲۵۲ شده و هم المطلب و بیارود در ایام است

سید و در ایام جزایر مکتوب است که بیارود در ایام است

صفت دیرترین ۴۰ سال که از آنکه عدد و بیارود

شده و در

شده و در شش باشد و پنج است و سه روز که بیارود بیارود

پت پنج است و سه روز که بیارود بیارود که بیارود بیارود

ضرب کس در بیارود بیارود است و سه روز که بیارود

در پنج است و در پنج است بیارود بیارود بیارود بیارود

که بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود

باشد ضرب کس بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود

بر هر صدف ضرب بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود

صدف بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود

و بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود

و بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود

عین که بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود

و بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود

و بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود

و بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود

و بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود بیارود

قسمه کربان قسمه موهج باشد و باقی کربان بخشید شد
 درین ۵ ربع ۳ موهج و ۳ ربع موهج از ۱۵ ربع بود
 در موهج ربع که ۴ باشد قسمه کردیم با موهج که هر ۴ ربع از ۱۵
 ربع را یک موهج گرفتیم پس ۱۲ ربع از ۱۵ ربع موهج بود
 و ۳ ربع از ۱۵ ربع باقی ماند پس از ۱۵ ربع ۳ موهج و ۳
 ربع موهج بود که باقی ماند برت میادیم مانند ۱۴ شد
 و کربان نصف و ثلث در ربع موهج باشد از ۱۵ موهج
 مجموع الموهج ۱۵ موهج که از موهج موهج ۱۲ باشد از ۱۵ است
 و کربان بعد از ۱۲ جزو ۱۵ جزو کربان موهج موهج موهج
 باقی ماند ۳ جزو از ۱۵ جزو و موهج ۳ جزو باقی ماند قسمه
 کربان موهج موهج ۱۲ باشد و قسم موهج موهج موهج جزو
 خارج شدیم از مقدمات شده ایم در بیان فصول شش
 فصل اول در جمع و تصویف کربان است و فاصله از موهج موهج
 که اول موهج موهج موهج موهج موهج کربان موهج موهج موهج

از موهج

نه از موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج
 بعد از آن قسمه موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج
 باشد و کربان موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج
 و باقی مانده از آن کربان موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج
 و ربع از موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج
 بود ضرب کردیم حاصل ضرب ۳ باشد و نصف ۳
 بود و ثلث ۳ بود و ربع ۳ بود مجموع کربان موهج موهج موهج موهج موهج
 و ۳ از موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج
 قسمه کردیم خارج قسمه یک موهج و نصف سس شد
 زیرا که از ۳ موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج
 و آن یک روش سس کردیم پس موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج
 شش سس را ۱۲ جزو کردیم ۱۲ نصف سس شد بعد
 به یک از ۱۲ موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج موهج
 موهج و نصف سس بدون امد و اگر کربان باشد آن کربان

از آن خرج شریک پس نسبت بر دیگر که در آن با آن خرج شریک
 شد پس و نسبت از آن نسبت هم که هم خرج شریک است
 او ردیم که باشد نسبت در آن که بود پس او را که
 بود از آن که هم بود پس نسبت و هم نسبت است
 چون که نسبت است که بود از آن خرج شریک که بود نسبت
 او ردیم که نسبت است نسبت نصف در آن در آن که بود
 تضعیف کردیم و تضعیف می شود بهر نسبت از آن که خرج
 شریک است یک نصف پس نسبت و اگر در آن بود
 آن نسبت با آن خرج شریک است نسبت به آن خرج شریک
 نصف و نسبت و پس نسبت از آن نسبت هم که هم خرج شریک است
 او ردیم که باشد نسبت او که بود و نسبت او که بود
 پس که آن بود از آن که هم بود و نسبت او که بود
 بود با آن خرج شریک که بود از آن بود و نسبت او که بود
 حاصل بود که باشد بر آن خرج شریک از آن بود نسبت هم

هم خرج نسبت شریک و آن نسبت تضعیف کردیم از آن نسبت هم
 که نسبت است نسبت هم که بود و نسبت هم که بود که نسبت
 هم نسبت او که نسبت هم که بود از آن نسبت هم که بود
 نسبت با آن نسبت از آن نسبت پس نسبت به آن نسبت و نسبت
 نسبت می شود نسبت هم که نسبت است نسبت او که نسبت
 که بود و آن نسبت است که اگر نسبت از آن نسبت تضعیف می کند
 آن که بود و بود از آن نسبت هم که نسبت است نسبت او که نسبت
 شد که نسبت از آن نسبت است نسبت می کند او را و نسبت او
 نسبت باشد با آن خرج شریک است نسبت نسبت به هر چه حاصل
 نسبت آن نسبت می شود و اگر که بود نسبت هم که نسبت است
 می کند و بعد از تضعیف او را با آن خرج نسبت به هر چه شد
 نسبت است نسبت هم که بود از آن نسبت هم که نسبت است
 بعد از آن نسبت و در آن نسبت هم که نسبت است نسبت او که نسبت
 از آن نسبت هم که نسبت است نسبت او که نسبت است نسبت او که نسبت

مخرج شکر که برت میا در بعد از یک سینه از آن هر که در آن
 کرد و یک باقی مانده از کره البته برین مانی مخرج مرکز شکر
 خود استیم به ر در شکر کم نسیم به م و م و مخرج شکر م
 ۴ ر در ۳ ضرب کردیم حاصل ضرب ۱۲ شد در ۱۲ ضرب
 بود و شکر ۱۲ که ۲ بود کم کردیم باقی مانده از نسیم دادیم
 به مخرج شکر که ۴ باشد حاصل نسیم نصف سوس در آمد
 زیرا که به ۱۶ جزو کردیم عدد و در شریف کردیم ۴ نصف
 سوس شد و از این نسیم ۲ نصف سوس را البته دادیم مخرج
 شکر که ۱۲ باشد هر یک از ۴ یک نصف سوس افتاد
 فصل پنجم در ضرب کردن سانه هرگاه که در یک طرف باشد
 این و سموره یا مخرج یا ضرب مخرج و کرات در مخرج و یا ضرب
 کرات در مخرج و از قاعده لایه سموره این است که ضرب
 یکدیگر محسوس یا سموره اگر در مخرج و حاصل ضرب را
 کمتر از مخرج باشد نشانه میسر بود از مخرج و الا نشانه میسر

دور مخرج

دور در مخرج حاصل قسمت یا خارج قسمه مطلوب باشد که
 ضرب مخرج و کسر در مخرج شد نشانه ۴ و ۳ محسوس در ۴
 ضرب کنیم از این مخرج ضرب را مخرج و کسر باشد در مخرج
 فیه که مخرج باشد ضرب کردیم یعنی ۴ مخرج محسوس کردیم
 یعنی از محسوس محسوس کردیم ۱۰ محسوس شد و سموره کسر را که
 ۳ محسوس بود در مخرج کردیم ۳ محسوس شد یعنی ۱۰ محسوس را
 در ۴ مخرج محسوس کردیم حاصل ضرب ۴ محسوس شد
 دور در مخرج محسوس ۵ باشد قسمت کردیم خارج قسمه آن
 و ۴ محسوس شد و هم المطلب و الا مثال ضرب کردیم مخرج
 مثل اینکه خواستیم ۳ ربع را در ضرب کنیم سموره کسر را
 که ۳ بود در ضرب کردیم حاصل ضرب آن شد ۱۰ و در
 مخرج ربع ۳ بود که در مخرج مخرج و ربع شد و هم ۱۰ قسمه
 المطلب و هرگاه که در طرف باشد یعنی سموره مخرج
 یا ضرب مخرج و کرات در مخرج و کسر یا ضرب مخرج و کرات

در کمر یا ضرب کمر است در کمر بی در صورتی که ضرب بیکنز
بجست رادر جنس و در صورت ۳ ضرب بیکنز رادر کمر
در صورت ۴ ضرب بیکنز در صورت ۵ ضرب بیکنز
فیه و این ضرب بیکنز در صورت ۶ ضرب بیکنز
خارج کمر ضرب بیکنز در صورت ۷ ضرب بیکنز
صاحب هر یک از این ضرب بیکنز اول و در کمر است
از صاحب ضرب بیکنز در صورت ۸ و در کمر است
ضرب بیکنز ۹ و در کمر است در صورت ۱۰ و در کمر است
در مثل ضرب بیکنز ۱۱ و در کمر است در صورت ۱۲ و در کمر است
جسم ضرب بیکنز ۱۳ و در کمر است در صورت ۱۴ و در کمر است
و ضرب بیکنز ۱۵ و در کمر است در صورت ۱۶ و در کمر است
از آنکه ۱۷ و در کمر است در صورت ۱۸ و در کمر است
تحت و صورت کمر را که بیکنز در کمر است در صورت ۱۹ و در کمر است
مقرب فیه که ۲۰ و در کمر است در صورت ۲۱ و در کمر است
کرد ۹ و در کمر است

کردیم ۹ شده و صورت کمر را که بیکنز در کمر است در صورت ۲۲ و در کمر است
شد بعد ۲۳ و در کمر است در صورت ۲۴ و در کمر است
بعد خروج ضرب بیکنز در صورت ۲۵ و در کمر است
ضرب بیکنز در صورت ۲۶ و در کمر است
کردیم حاصل اول در کمر است در صورت ۲۷ و در کمر است
۸ و در کمر است در صورت ۲۸ و در کمر است
مثبت است که در کمر است در صورت ۲۹ و در کمر است
۲ و در کمر است در صورت ۳۰ و در کمر است
صاحب ضرب بیکنز در صورت ۳۱ و در کمر است
۹ و در کمر است در صورت ۳۲ و در کمر است
۹ و در کمر است در صورت ۳۳ و در کمر است
اول است بعد خروج بیکنز در کمر است در صورت ۳۴ و در کمر است
که در کمر است در صورت ۳۵ و در کمر است
صاحب ۳۶ و در کمر است در صورت ۳۷ و در کمر است

۲۴ باشد قسمه کردیم خرج کردیم و در آن شش زبر که از ۵۰۰ حاصل
 اول بهر یک از ۲۰۰ حاصل هم بود و در آن باقی مانده ۵۰۰ حاصل اول
 ۲۱ در اول نسبت دادیم به ۲۰۰ حاصل هم باین نحو که شش ۱۰۰ بخشید
 و شش ۲۰۰ بخشید ۸۰۰ حاصل ۸۰۰ نسبت دادیم به خرج یعنی ۷۰۰ جزو
 ۸ جزو ۸۰۰ شد ضرب کردیم که شش ۳۰۰ حاصل ۳۰۰ در اول بهر
 ضرب کنیم چون ضرب کردیم بود ۸۰۰ حاصل هم در صورت که ۳
 بود در صورت ضرب کردیم بود ۵۰۰ حاصل ضرب کردیم حاصل ضرب
 شد و این ۵۰۰ حاصل اول است بعد ۲۰۰ در اول خرج بود و این
 که خرج بود ضرب کردیم حاصل ضرب ۲۰۰ شد و این ۲۰۰ حاصل
 هم است چون حاصل اول بهر حاصل ۲۰۰ قسم نیست از اول حاصل
 اول در اول حاصل هم که بود ۱۰۰ نسبت دادیم حاصل اول ۵۰۰ آنچه
 حاصل هم که ۲۰۰ بود حاصل نسبت یک صفت بهر یک شد زیرا که
 که ۱۰۰ در اول حاصل اول بود تصف کردیم ۲۰۰ نصف
 شد بعد بهر یک از ۸۰۰ حاصل هم یک نصف از ۸۰۰ نصف

حاصل اول در

حاصل اول در اول هم در آن یک که از ۵۰۰ حاصل اول باقی مانده بود
 به ۲۰۰ حاصل هم است ربع ربع است از ۲۰۰ بخشید
 زیرا که ۲۰۰ حاصل هم به ۲۰۰ و یک ربع ۴ است و ۲۰۰ حاصل هم
 حاصل نسبت ۵۰۰ به ۲۰۰ حاصل یک نصف یک ربع جزو ۲۰۰
 جزو ۲۰۰ حاصل هم در قسمه کردیم در قسم اول ۹ است و یک
 که در قسمه صحیح باشد قدر عینه به ما بین و باب الصیاح و
 ذکره سه ساله بلیق در هشت قسم و یک باقی مانده و آنست که قسم
 از ۸۰۰ قسم از ذکر کنیم که مقوم صحیح و کر باشد و مقوم صحیح
 هم مقوم صحیح باشد و مقوم صحیح و کر سید مقوم مقوم
 عید هر که باشد و علیک استخرج باقی ماند و فاعده در
 قسمه کردیم این است که ضرب یک مقوم و صیاح مقوم عید
 را در خرج شرکت هر گاه با هر که سیر باشد نیز هم مقوم
 که باشد و هم مقوم همیه و با آنکه یک سیر یک ربع است
 مقوم و صیاح مقوم عید را در خرج موهومی هر گاه با یک مقوم

یا مقدم حدیث از بعد قسمه تکبیر حدیث ضرب بقوم لا بعد
 بعد از اضا ف با درجی اصل ضرب بقوم حدیث که از اوله که اوله
 اگر حدیث ضرب بقوم زیاد تر باشد از حدیث ضرب بقوم حدیث الا
 نسبت به هر حدیث ضرب بقوم در بعد اضا ف که با درجی اصل
 ضرب بقوم حدیث بعد اضا ف که با درجی اصل ضرب بقوم حدیث
 نسبت به طلب باشد مثل آنکه مقدم می شود که باشد بقوم حدیث
 مانند اینست که در ربع در ربع در ربع قسمه تکبیر حدیث که در ربع
 در ربع ربع که است ضرب بقوم حدیث که در ربع در ربع در ربع
 باشد در ربع در ربع در ربع ۲۱ شد بعد ۳۱ در ربع ضرب بقوم ۲۱ شد
 بعد ۲۱ در ربع ۲۱ قسمه تکبیر در ربع در ربع در ربع در ربع شد
 زیرا که از ۲۱ در ربع ۲۱ در ربع در ربع در ربع باقی ماند وقت ۱۲
 بود وقت ۹ بود وقت ۳ بود وقت ۳ بود ربع است پس
 خارج قسمه تکبیر بود در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع
 باشد و مقدم حدیث می شود که مانند آنکه خود قسمه تکبیر ۱۲ در ربع
 کتبیم

کتبیم در ربع ۳۱ در ربع در ربع که است ضرب بقوم حدیث که در ربع در ربع
 شد بعد ۲۱ در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع
 که در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع
 مقدم کتبیم بود که مقدم حدیث بود در ربع در ربع در ربع در ربع
 ۲۱ که در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع
 ۲۱ جز در وقت که مقدم و مقدم حدیث هر که باشد در ربع در ربع
 در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع
 مانند اینست که در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع
 ضرب بقوم حدیث که در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع
 که در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع
 بود در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع
 ۲۱ در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع
 حدیث که در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع در ربع

سیکزده عدد صحیح را در این بخش میزنیم که مجموع آن شود بعد از آن
 که در خروج هر روز صفت باشد جز در هر روز خروج قسمتی سیکزده
 برگاه زبانه باشد جز در هر روز خروج و در آن شب سیزده برهیزر که در
 بخار خروج شد جز در هر روز خروج استیم برانیم که مجموع بخش
 که در آن بیاید از خروج خروج که ۴ بود ضرب کردیم ۴ شد و کرده
 که در آن بیاید از خروج خروج که ۴ بود ضرب کردیم ۴ شد و کرده
 که ۵ بود بر جبهه ۴ که ۴ بود قسمتی که در خروج قسمتی ۴ و نصف
 شد و جز در هر روز شش شش میخورد که در هر روز ۴ بود و جز در ۶
 که بود چون در هر روز ۴ شد و در هر روز ۴ که ۴ بود و شش
 بیاره در هر روز یک شش جز در هر روز است که آن ۴ جز در هر روز
 جز در هر روز است که آن ۴ جز در هر روز است و هرگاه که در خروج منظم
 نباشد در این صورت ضرب سیکزده کرده که در هر روز خروج و جز در
 حاصل ضرب بیاید سیکزده و قسمتی سیکزده در هر روز خروج آن حاصل
 جز در هر روز که در هر روز است که مطلوب است مثل اینکه جز در ۳
 و نصف است

و نصف از هر روز یک شش برانیم از هر روز ۴ در هر روز خروج نصف که ۴ باشد
 ضرب کردیم و حاصل ضرب ۴ باشد و هر روز ۴ که در هر روز ۴ باشد
 پیش زبانه کردیم تا شد که در هر روز خروج نصف که ۴ باشد ضرب
 کردیم و حاصل ضرب ۴ باشد و در هر روز ۴ که در هر روز ۴ باشد
 ۴ شد و جز در ۴ است که در هر روز ۴ باشد که در هر روز ۴ باشد
 از خروج برش زبانه کردیم تا شد که در هر روز ۴ باشد و در هر روز ۴ باشد
 نبوده که در هر روز ۴ باشد که در هر روز ۴ باشد که در هر روز ۴ باشد
 نیز جز در ۴ است که در هر روز ۴ باشد که در هر روز ۴ باشد که در هر روز ۴ باشد
 که در هر روز ۴ و ۵ سبب از خروج نصف که ۴ باشد که در هر روز ۴ باشد
 که تا باشد ضرب کردیم ۴ شد و ۵ سبب از هر روز زبانه کردیم ۵
 ۴ سبب شد و در هر روز ۴ بود در هر روز ۴ سبب که ۴ بود ضرب
 کردیم و حاصل ضرب ۴ شد و ۴ بود در هر روز ۴ سبب که در هر روز ۴ بود
 که نصف ۴ است که در هر روز ۴ و نصف ۴ است که در هر روز ۴ بود که در هر روز ۴ بود
 تا قسمتی که در هر روز ۴ باشد و در هر روز ۴ باشد که در هر روز ۴ باشد

۶۰ در هر نسبت داده پس نیز جزو از آن جزو پس خارج
 قسمة و خارج بنسبت مخرج و جزو از آن جزو شد
 و در این هر دو طرف است نصف است صد ششم در محمول که
 از خارج مخرج دیگر یعنی هرگاه که در خارج معلوم باشد چه
 قدر است و خواست ششم همین که در خارج دیگر معلوم کنم
 کنم که چه قدر است فاصه در این است که عدد که در خارج محمول
 محمول این ضرب میکنیم بخرج قسمة از مخرج محمول این نسبت
 بر هر طرف حاصل شود مثلاً هرگاه مسائل سوال کنند
 ۶۰ جزو از آن جزو چند جزو را در جزو مخرج جواب گویم
 ۶۰ را که است در آن مخرج ضرب میکنیم حاصل ضرب
 ۶۰ مخرج و آن جزو را که حاصل ضرب است از مخرج مخرج را
 باشد قسمة میکنیم خارج قسمة هر مخرجی و از آن مخرج هر مخرجی
 باقی مانده هر مخرجی را که مخرج است نسبت میکنیم بخرج
 قسمة شده مخرج مخرجی از طرف معلوم بود که

از طرف

از طرف نزول مثلاً هرگاه مسائل سوال کنند که جزو را
 چند جزو از آن جزو مخرجی جواب گویم همراه که را که باشد
 در آن که مخرج مخرج است ضرب میکنیم به مخرج مخرج
 و به مخرج مخرج مخرج که باشد قسمة میکنیم بخرج
 قسمة مخرج مخرج و جزو را در آن مخرجی باقی معلوم
 در آن مخرج مخرج است باقی مخرج مخرج را که از آن مخرج
 آن است که نسبت اول عدد و تبدیل شد نسبت ثالث العدد
 باشد بر این مثلاً ۴ مخرج در آن که ۴ و ۴ و ۴ و ۴ و ۴ و ۴ و ۴ و ۴
 نسبت ۴ به ۴ شد نسبت ۴ به ۴ به جزو را که مخرج نصف
 ۶۰ است که در آن مخرج است و لازم میاید از آن مخرج
 که در آن مخرج مخرج طرفین ما حاصل مخرج و لطین
 ضایع در مثال که نسبت طرفین را که ۴ و ۴ و ۴ و ۴ و ۴ و ۴ و ۴ و ۴
 ضرب کنیم حاصل ضرب آن مخرج و لطین را هم که ۴ و ۴
 باشد در دیگر که ضرب کنیم حاصل آن مخرج و هرگاه که عدد

میزین مجهول باشد فاعله حیث او این است قسمه میگوید که در
و طین را بر طرف معلوم پس قیاسی قسمه عدد مطلوب است
که مجهول بود مثلاً در این مثال $\frac{2}{3}$ و $\frac{4}{5}$ و $\frac{6}{7}$ معلوم است
و در طرف اول مجهول است خیر سیم معلوم کنیم اول حاصل ضرب
۲ و ۳ باشد ۶ باشد و در طرف دوم که ۳ باشد قسمه کردیم
قاری قسمه شد پس معلوم شد طرف اول که مجهول بود
۴ بود است در نگاه بعد در طین مجهول باشد فاعله تعیین او
این است که حاصل ضرب میزین را قسمه در وسط معلوم است
قاری قسمه معلوم مطلوب است که مجهول بود مثلاً در این مثال
 $\frac{2}{3}$ و $\frac{4}{5}$ و $\frac{6}{7}$ معلوم بود و در طرف اول مجهول بود حاصل
ضرب میزین که ۲ بود که در وسط هم بود قسمه کردیم قاری
قسمه شد پس معلوم شد در طرف اول که مجهول بود ۴
و بر آنکه سوالاتی که میگویند با توجه مستقیمه اعلیٰ از برای
و نقطه مان و یا اعلیٰ دارد با علامت پس هم صورت هم بر
لاشال

لاشال اول هرگاه که سوال کند که اگر از این بر او
سج او در آن شیوه جواب کنیم لغت میبینیم که هر که از این است
میگویند که در آن را فاعله تصرف میبینیم که فاعله موجب سوال است
پس هر عدد که در آن شیوه باشد از این است که در آن عدد و در آن
و در آن عدد که در آن شیوه است که در آن شیوه است که در آن
شد و هم میگویند که در آن شیوه است که در آن شیوه است که در آن
معلوم شد که فاعله که در آن شیوه است که در آن شیوه است که در آن
فاعله در قول است که در آن شیوه است که در آن شیوه است که در آن
معلوم شد که فاعله که در آن شیوه است که در آن شیوه است که در آن
و در آن که در آن شیوه است که در آن شیوه است که در آن شیوه است که در آن
فرض عدد است که اگر از این بر او در آن شیوه است که در آن شیوه است که در آن
مجموعه میبینیم این از جنس جنس میبینیم که در آن شیوه است که در آن شیوه است که در آن
میگویند که جنس میگویند که جنس را هم در آن شیوه است که در آن شیوه است که در آن
و در آن شیوه است که در آن شیوه است که در آن شیوه است که در آن شیوه است که در آن

۵۰ قضی شده است از قضی کردیم بنده آنقضی را بر
 مخرج قضی که ۵ باشد قسمه کردیم ضریق قسمه ۲۴ مخرجی
 ۲ و ۴ قضی عدایت که اگر ریش را که هم قضی باشد ریش
 ز بار کنیم ۳ مخرج می شود لاشال سوم هرگاه مثل سوال کند که
 معلوم است که اگر کم از آن معلوم است او را به ضریق جواب که
 ماضی می باشد ۳ در دور که یک باشد در اولم کردیم که
 و این نیز را در وسط که یک باشد ماضی که معلوم بود
 که در ۲ باشد و این نیز آرا قسمه کردیم و هر یک که باشد ضریق
 قسمه ۳ باشد و در ۳ که هم باشد از ۳ شکست باقی
 ماند پس ۲ عدایت که اگر در دور که ۲ باشد از ۲
 کم کنیم مخرجی و لاشال سوم هرگاه مثل سوال شده ظل
 روجه ۳ در ۲ را در وسط که یک باشد در مخرجی جواب که هم
 که یک ۳ در ۲ باشد و در ۲ را در وسط که یک باشد در مخرجی
 ضرب جوش در ماضی ضرب که جوش در طرف معلوم باشد
 قسمه کردیم

قسمه کردیم خارج قسمه یک و یک قضی شد که در یک و یک قضی
 مجهول بود پس آرا در ضریق قیاس کنیم که در یک قضی در ۲
 مخرجی بنا بر این هر ضریق قیاس است قضی در مخرجی را که ۳
 در ۲ را ضرب کردیم در ۲ قضی حاصل ضرب ۵ است
 شده است قضی در ۲ در ۲ قسمه کردیم بر ۲ که مخرج حس است
 خارج قسمه ۴ حس در ۲ باشد از ۲ در ۲ مخرجی بود که طرف مانده
 مجهول باشد لا در صورتی که وسط مانده مجهول باشد مثل اینکه
 مثل سوال شده ۵ را در روجه ۲ که در ۲ حاصل ضرب بود در ۲
 مخرجی جواب که یک طرفین که حس از ابطال و در ۲ حس بود
 و در ۲ حس مجهول است میسیم طرفین را که ۵ و ۲ باشد در یک
 ضرب کنیم حاصل ضرب ۱۰ مخرجی و آرا در ۲ در ۲ معلوم که ۳
 باشد قسمه کنیم خارج قسمه ۳ و یک ثلث مخرجی این
 ۳ را در یک ثلث ابطال که مجهول بود معلوم شد پس ابطال
 و یک ثلث را در روجه بود در ۲ مخرجی بنا بر این هر ضریق ۲

ثابت طریقی و چون بیست در هر شیوه جوان بعد از آنکه قوه عده را برین
 نسبت از ترتیب دل در در معادلات اخر سوال اول میگردد
 و در غیر جنس خوش ضرب میگردد اگر در سوال اول
 اول در غیر جنس که ثلاثه باشد ضرب میگردد و اگر در سوال
 ثلاثه در اهرم باشد اول در غیر جنس خود که طلب باشد ضرب
 میگردد و در اهرم ضرب را بر هر جنس خوش ضرب که در سوال است
 قسمه میکنیم فاج قسمه آن عدد مجهول است که مطلوب
 بود مثلاً در این مثال که هر طایفه و خوب است و سه هم طلب میکنند
 در هر شیوه اخر سوال هر طایفه است در سه دریم که غیر جنس است
 ضرب کردیم حاصل ضرب خود شد و عوار قسمه کردیم بر جنس
 خوش که سه طلب باشد فاج قسمه یکدیگر نفس شد و در اول
 و در مثال ه طایفه و خوب است در هر چند طایفه بود در هر شیوه
 اخر سوال ۲ در هر است ضرب کردیم اول در اهرم که غیر جنس
 است باشد و ۱۰ را بر ۳ دریم که در جنس اخر سوال است قسمه
 کردیم فاج

کردیم فاج قسمه سه و یکت ثمت شده و هر را بر اهرم با سه چهارم
 در حساب خطایین است بر آنکه با سه چهارم در حساب خطایین است
 و قاعده آتین مجهولات بحسب که نماید است که فرض میگرداند
 مجهول را آنچه خود اهرم اسم میگردد از اول در ان فرض اول و ضربت
 میکنیم در ان مفروض اول بحسب سوال سئل پس اگر مصلحت
 شدن مفروض اول با سوال سئل و هر المطلب است و الا در
 خط اول اسم میگردد بر بعد فرض میکنیم عدد دیگر بر او اول
 مفروض ثانیه اسم میگردد و هرگاه مفروض ثانیه در خط این باشد
 با سوال سئل در خط ثانیه اسم میگردد بر بعد ضرب میکنیم مفروض
 اول در خط ثانیه و اسم میگردد در حاصل ضرب بعد محفوف اول
 بعد ضرب میکنیم مفروض ثانیه را در خط اول و اسم میگردد بر حاصل
 ضرب را محفوف ثانیه بعد هرگاه هر خط را در اول سوال سئل کمتر
 از سوال سئل شده در این صورته قسمه میکنیم وقت میان
 محفوفین را بر تفاوت میان خط این فاج قسمه عدد مطلوب

باشد و هرگاه خطا بین مختلف باشند یعنی خط اول زاید بر سوال
 سائل باشد و خطا ثانیه کمتر از سوال سائل باشد یا بالعکس در این
 صورت مجموع خطاها بین اول و مجموع خطاها بین قسمه یکبار ضلع قسمه
 عدد مطلوب باشد مثلاً هرگاه سائل سوال شد که در هر
 هرگاه زاید نماند بر روز ششم در روز یکم ده شصت و دو است
 عدد روز ۹ فرض بگیریم و اسم دور بگیریم مفروض اول و نظرت
 بگیریم در ۹ و بحسب سوال سائل یعنی شصت ۹ که ۶ باشد
 یا یک بر ۹ زاید کردیم ۶ آشد و ۶ عدد روز ۶ معلوم شود
 زاید تر است رسم بگیرد در ۶ معلوم یابد در خط اول
 سابع ۶ فرض بگیریم عدد در ۶ و مفروض ثانیه رسم بگیریم
 و نظرت بگیریم در ۶ و بحسب سوال سائل یعنی شصت ۶
 که ۳ باشد یا یک بر ۶ زاید کردیم ۱۱ آشد و ۱۱ از یک یک است
 زاید تر است و آن یک است و خطا و نامی زاید اسم بگیرد در ۱۱
 چون خطاها بین ۶ و آشد زاید بود عدد و نظرت است

مفروض اول
۹

خط اول
۶

مفروض ثانیه
۶

خطا ثانیه
۱

باشد مفروض

باشد مفروض اول را که ۹ باشد و خطا ثانیه که آشد ضرب
 کردیم و عدد ضرب ۹ و هرگز که در ضرب واحد نماند بر شصت
 ۹ را محض اول رسم کردیم بعد مفروض ثانیه را که آشد
 خط اول که در هر ۶ بود ضرب کردیم ۶ آشد و ۶ عدد روز ۶ معلوم
 محض ثانیه رسم کردیم بعد فرض بین المحض بین که ۴
 باشد بر فرض بین خطاها بین که ۵ باشد قسمه کردیم فرض قسمه
 ۵ عدد و ۵ فرض شد پس ۵ و ۲ فرض عدد است که
 هرگاه شصت دور یا یک بر روز یکم ۱۱ شصت بر ۵ را
 از جنس فرض کردیم ۵ معلوم شد ۵ و ۵ فرض کردیم ۲۵
 فرض شصت فرض کردیم بر روز یکم ۲۶ فرض شد و شصت
 ۲۶ را که آشد ۱۸ فرض زاید کردیم ۵ فرض شد و ۵
 فرض را بر فرض فرض که ۵ باشد قسمه کردیم فرض قسمه
 ۹ فرض شد و یک فرض ۹ فرض زاید کردیم ۱۰ که عدد
 معلوم مطلوب بود عدد شد و هرگاه سائل سوال کند که ام

مفروض اول
۶
مفروض ثانیه
۶

عدد است که چون ز باقی در ربع دور و در هر صد ضلع اول و دوم که بر او
 مجموع ۵ مورد با ز نود و صد و اول بر کرد و در هر صد ضلع که بیست
 مورد اول فرض میکنیم و مفروض اول یکصد را ربع و ربع که یک
 باشد بر تمام با یکدیگر می شود و بر سه شخص دور که سه شخص
 باشد ز با یکدیگر فرض می شود و از آن شخص دور که یک صد
 سه شخص باقی مانده و هر صد مفروض که ۳ باشد یک نفر است
 آن یک در خط اول ناقص و سه یک صد را هم بعد از آن بعد از آن فرض

مفروض بیست و یک
 یک نفر و ۸ در مفروض ثانی و سه یک صد را ربع که ۳ باشد بر آن یک
 یک نفر و ۳ و ۳ شخص را که ۶ باشد بر آن یک نفر و ۳
 و از آن بیست و یک را که یک نفر باقی مانده و ۱۱ از عدد مفروض که ۸ باشد
 سه صد و زیاده تر است آن ۳ خط و ثانی را که سه یک صد را چون
 خط بیست و شش بود مفروض اول را که ۲ باشد در خط ثانی
 که ۳ باشد ضرب کردیم حاصل ضرب ۱۲ شد و از این حاصل ضرب
 محض اول یک نفر و مفروض ثانی که ۸ باشد در خط اول که ۳ باشد

ضرب کردیم

ضرب کردیم همان ۸ را از زیر که در ضرب واحد از زیر است و این
 حاصل ضرب را که ۸ باشد محض ثانی یک نفر و بعد مجموع محض اول را
 که ۱۲ و ۸ باشد جمع کردیم ۲۰ شد و مجموع خط بیست که ۲۰ باشد
 جمع کردیم ۴۰ شد و در هر صد قسمه کردیم ضلع قسمه ۵ در عدد
 این ۵ عدد است که مطلوب بود زیرا که ز با یکدیگر ربع بود
 که یکت و یکت ربع باشد و ربع می شود و در هر شخص که یک نفر
 بود در هر ربع که ۴ باشد ضرب میکنیم ۴ می شود یکت ربع بود
 بر او زیاده کردیم ۵ ربع می شود و سه شخص ۵ ربع را که ربع
 باشد بر ۲ ربع زیاده کردیم ۲ ربع می شود و ۲ ربع را در هر ربع
 که ۲ باشد قسمه می دهیم ۵ ربع می شود و چون ۵ ربع را از ربع که یک نفر

ربع باقی مانده بر مطلوب با یکدیگر در استخراج جمولات است
 بطریق عکس و در هر عدد تجدید و کس نیز گویند و قاعده
 او این است که بعکس سوال عمل کند مثلاً اگر سه نفر
 عدد را ضعیف کنیم تا نصف کنیم و اگر سه نفر یک نفر عدد را

محض اول

مفروض بیست و یک

خط ثانی

محض اول

ضرب کردیم عدد اولی که در کتب مذکور بود و عدد درین
 بیاد و بعکس یعنی بر تقصیف خواهد بود تقصیف کن که باشد
 توی باز کشید بهند ضرب کن جمود بهند جز کن و شروع
 در اینج عمل از خواست است که جواب بیرون لید بشود هرگاه
 سائل سوال کند کدام است که هرگاه ضرب کن در اولی
 و زیاده می آید در اولی ضرب کن و تقصیف کن در اولی و حاصل
 ضرب کن می شود زیاده که در مجموع را برده و ضرب کن
 خارج قسمه در ده عشره ۵۰ حاصل شود جواب را از خواست
 باید داد و خواست ۵ است می باشد می کنیم ۵ را که سائل
 گفته بود ضرب کن خارج قسمه در ده عشره قسمه می کنیم ۵ را در
 بر عشره خارج قسمه ۵ می شود تکلفه بر قسمه در عشره
 ضرب می کنیم ۵ را در عشره ۵ می شود اصل گفته بود زیاده
 کن سه در ۵ کم می کنیم ۳ را از ۵ باقی ماند ۲ است تکلفه
 بود مصدق کن تقصیف می کنیم ۲ را باقی ماند ۱۰ است تکلفه بود

۱۰ در ۱۰

۲ در ۱۰ که کم می کنیم ۲ را از ۱۰ باقی ماند ۸ است تکلفه بود ضرب کن
 جز می کنیم و بعد از ۹ می شود ۳ و از اینج جواب است از ۱۰ که
 گفت که درم عدد است که هرگاه ضرب کن در اولی و عشره
 حاصل ضرب هر عدد را از ۱۰ که در بخش ضرب می کنیم ۹ می شود
 و بر ۹ می کنیم ۲ را از ۱۰ می شود و از آن مصدق می کنیم ۲ می شود زیاده
 کنیم بر ۳۲ ۵ در مجموع ۲۵ می شود و ۲۵ را برده قسمه می کنیم
 ۵ می شود ضرب می کنیم ۵ را بر عشره ۵ می شود و بر مطلوب است
 دیگر هرگاه سائل سوال کند کدام عدد است چون زیاده بر تقصیف
 در اولی می شود بر او می آوریم در حاصل ضرب زیاده بر تقصیف در اولی
 می شود بر او می آوریم در مجموع ۲۵ می شود جواب را باید از خواست
 در خواست ۲ است می کنیم ۲ را از ۱۰ می کنیم و در ۱۰ می شود
 ۱۰ می شود و ثقت ۱۰ را کم می کنیم با این نحو که ثقت ۵ می شود و
 یک از ۱۰ باقی ماند و در ۱۰ می کنیم و یک جز در اولی می کنیم
 برده می شود و در ۱۰ می شود ثقت می شود از ۱۰ که کم می کنیم ۱۰ می شود

عدد باقی مانده از ۲۰ شود ۱۰ و ۱۰ شود ۱۰ که یکینیم ۶ شود و
 دشت ۱۰ باقی مانده دشت ۱۰ را که ۲۰ باشد در ۱۰ که ۱۰ شود
 و ۱۰ دشت ۱۰ باقی مانده چون از دشت ۱۰ در دشت ۱۰ است
 که هرگز بر آید ۱۰ دشت باشد و در ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ باشد
 یکینیم ۱۸ است و ۱۸ است و در ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ باشد
 یکینیم خارج قسمت ۶ است و ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ باشد
 از ۱۰ دشت ۱۰ که یکینیم ۲ است باقی مانده ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ باشد
 باقی مانده از این جمع می شود ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ باشد
 جواب است از سوال آنکه گفت که ارام ۱۰ است که چون
 زیر کثیر بود و نصف از این ۱۰ شود و بر ۱۰ صد نیز باقی که نصف
 از ۱۰ دشت ۱۰ جمع ۱۰ شود و از آنکه بر ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ شود و
 دشت ۱۰ که باقی بماند ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ شود و ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ شود
 و ۱۰ دشت ۱۰ جمع ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ شود و ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ شود
 ۱۰ دشت ۱۰ جمع ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ شود و ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ شود

تجارت

تجاری است و هر دو این یک است و هر دو مال را در ۱۰ جمع ۱۰ شود و ۱۰
 هم زاید یکینیم بر ۱۰ که ۱۰ جمع ۱۰ شود و ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ باشد
 ششم در صورت است و از دشت ۱۰ که یک است و در ۱۰ دشت ۱۰
 مقرر شد در تعریف صحت است بر آنکه در صحت لغت است
 و در اصطلاح در سبب است و معلوم است که در ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ باشد
 واحد خطی مانند یک است و در ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ باشد و در ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ باشد
 مثلث با واحد خطی و بعضی از واحد خطی مانند یک است و در ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ باشد
 مثلث هرگاه مجموع خطی باشد یا معلوم از دشت ۱۰ که ۱۰ باشد
 یا بعضی از آن یا هر دو از آن هرگاه مجموع سطح باشد یا معلوم
 از دشت ۱۰ که یک است یا بعضی از آن یا هر دو از آن هرگاه مجموع
 جسم باشد و خصیصه هر یک خواهد بود از این چون از آنکه خط
 است که قابل قسم باشد در طول و بعضی از خط مستقیم است
 و خط مستقیم از آنکه از خطی است که واحد است و در ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ باشد
 نقطه بلکه از آنکه در ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ باشد و در ۱۰ دشت ۱۰ که ۱۰ باشد

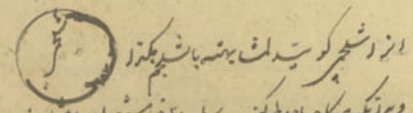
از دو خط مستقیم و از آن براده رسم است از ضلع AB 9
 مستقیم BC و CA قاعده و جانب AB قطر 8 و 9
 رسم از A و C و از خط مستقیم BC از A و C به خط موازی BC 10
 و خط غیر مستقیم AB که از A و C است 11
 و با غیر AB که از A و C است 12 و از A و C به خط موازی BC 13
 بر قواعد بسیار است 14 خط است که قابل قسمت در طول
 و عرض و سطح متواری است که هرگاه در آن سطح خطوط 15
 فرض شود هر جهت آن خطوط از آن سطح هیچ وجه خارج
 نمی باشد بلکه هرگاه از A و C به خط موازی BC 16
 دایره که بر BC نصف است و بر A است دایره از A و C 17
 از مرکز آن دایره که در A و C قطر خوانند بر AB هر یک از آن
 قوس و القوس قطعه من محیط دایره 18 و قاعده 19 20
 بر AB هر یک از دو قطعه دایره 21
 و هرگاه از A و C به خط موازی BC 22



از دو مرکز

از دو مرکز دایره مدقات کنند و از A و C که بر BC است 23
 اگر در A و C هر یک از AB 24 25 26 27 28 29 30 31 32
 بر سطح AB که از A و C است 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42
 و هر یک از آن قوس 43 از A و C به خط موازی BC 44
 که بر BC است 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60
 بر سطح AB که از A و C است 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80
 و هر یک از آن قوس 81 از A و C به خط موازی BC 82
 که بر BC است 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100





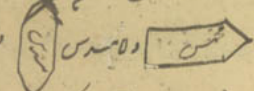
از راس هر کوه سیدک باشد باشد بگویند
 و بر آنکه هرگاه که خط کشند بر سطح مستوی باشد
 گویند و شدت را اعتبار وضع منقسم است در اصلاح و او
 عبارت از آنست که هر سه سطح او را بر یکدیگر
 و منت و بر او تعیین و او عبارت از آنست که هر سه سطح او را
 باشد بگویند و مختلف در اصلاح او عبارت
 از آنست که در اصلاح او منت و بر یکدیگر
 شدت نیز اعتبار از او بر منقسم است و او را
 که در او یکت از او بر قائمه خط شده بگویند و بگویند
 و او شدت است که مجموع زوایا را در او باشد
 و منتقج از او بر او شدت است که او را یکت از او بر منقسم باشد
 بگویند **اصول** هرگاه که خط کشند بر سطح مستوی
 او قائمه باشد او را بر منقسم است **اصول** هرگاه که زوایای
 او قائمه باشد او را بر منقسم است **اصول** هرگاه که زوایای
 او قائمه باشد او را بر منقسم است **اصول** هرگاه که زوایای

گفته دیده شد که در هر یک از این کوهها که در
 او در هر سطح که او سطح بود بر سطح مستوی
 و هرگاه منت و بر اصلاح باشد لکن هر دو طرف
 باشد و زوایا را در قائمه باشد او را بر سطح مستوی
 و هرگاه که در اصلاح او منت و بر اصلاح
 هر دو طرف مستوی و زوایا را در قائمه باشد او را
اصول هرگاه که در اصلاح او منت و بر اصلاح
اصول هرگاه که در اصلاح او منت و بر اصلاح
 شد و بر شده و در تقسیم و قسما و در هر یک از
 در وضع آن شود از آنست که هر دو طرف مستوی
 در وضع غیر مستوی است بر منقسم است **اصول** هرگاه که
 شکل او را گویند که در وضع مستوی است و هر دو طرف
 لکن یک از غیر مستوی است بر منقسم است **اصول** هرگاه که
 و قسما و شکل او را گویند که در وضع مستوی است و هر دو طرف

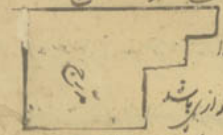
وقتی که در رسم هندسه که در صورت
در یک خط که در آن است و این رسم
در یک خط با رسم آن هر یک یک
شکل است



و هرگاه که در وسط آن یک نقطه
در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن



غیر از این رسم هیچ رسم دیگری
در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن



باشد از این رسم هر رسم دیگری
در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن

و این رسم

مقدار از این رسم هر رسم دیگری
در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن



در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن




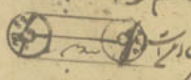
در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن

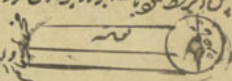
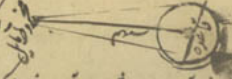
در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن

در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن

در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن

در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن
در وسط آن یک نقطه در وسط آن

گوید از این قسم شش قطع کنند از نوایره در جهت کوبند در هر گاه
 اصل است بر جسم شش بر تری مت و بر او را مکتوب کوبند
 شش صاحب سا جیون و نیز و غیره با هر گاه اصل است بر جسم
 در دایره مت و استوار از سطح که در اصل است یعنی آن
 در دایره بخوبی باشد که هر گاه خط مستقیم باشد عطف آن
 در دایره فرض کنیم در هر جهت هم در آن خط را بر سطح کوبند
 مگر آن خط در اصل مستقیم در هر گاه در آن سطح را در خط
 خوانند و هر یک از آن در دایره را قاعده را طرزانند و خط
 در اصل میان مرکز دایره در اصل است بطوریکه باشد پس
 از سطح شش بر قاعده او را طرزانند قائمه کوبند و هم در شش
 در جهت  و هر گاه جسم عمود باشد بر قاعده
 او را در طرزانند قائمه کوبند و هم در شش 
 و هر گاه در خط کوبند بر جسم دایره را بطوریکه بالاد و منتهی شود
 بنقطه که هر گاه در دایره شش مستقیم در اصل است بیان
 الی

ان نقطه و دایره تماس کنند که آن خط سطح را در هر گاه او در خط
 خوانند و خط در اصل میان نقطه و مرکز دایره را در اصل است
 پس اگر خط عمود باشد بر دایره در آن خط را قاعده کوبند و هم در شش


 مرکز را قاعده بود باشد در آن خط را قاعده کوبند و هم در شش
 ناقص خوانند و در قسم دیگر خط که نزدیک است به خط است در هر خط
 تمام کوبند و هم در شش در جهت کوبند
 و قاعده را طرزانند و خط هر گاه متعلقه باشد
 پس هر یک از اضلاع خوانند و یک دیگر در حال منتهی است و دو
 سطح را کوبند که سطح او را که کرده باشد نه تنها که شش در این
 مذکور است اگر در مطلق است متواله از این نیز که بیان شد
 فاحفظه چون که فاحشید که از هر سه ایدیم و فصل شش را که فصل
 اول در جهت سطح مستقیم و در اصل است و آن بر چند



از آن وضع دیگر در استخراج الزاویه گویند

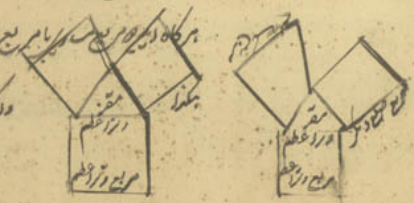
و اگر مربع در آن وضع که در آن مربع وضع دیگر باشد
 در هر حال الزاویه گویند



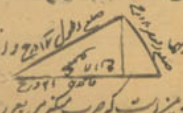
و آنچه در استخراج مورد نیاز است که در طول این وضع از اسم بگیرند
 قاعده در ضرب بگیرند وضع اقصی را در برابر آن بگیرند و در هر وجه
 ضرب را قاعده بگیرند قاعده و کم بگیرند خارج قسمت از آن قاعده
 پس نصف باقی که در طرف وضع اقصی است جا هر دو است
 پس از طرف اقصی وضع خارج آن را بر او بردارند و در هر وجه
 قاعده است در او مورد گویند مثلث شدت آن نصف وضع که
 یکت وضع از آن خارج باشد وضع دیگر از آن باشد وضع دیگر
 که قاعده آن گویند از آن خارج باشد خود نیم مساحت چنین
 مثلث را معلوم کنیم جمع کردیم وضع اقصی را که وضع ادرعی بود

قسمت اول شدت نام در او به طریق مساحت او با برنج است
 که یک از آن وضع را بگیرد و ضرب بگیرد نصف وضع با درش
 حاصل ضرب مساحت او است بگیرد
 و طریق مساحت او با برنج است که ضرب
 خارج است از آن زوایا بر وتر آن در نصف وتر یا بعکس حاصل
 ضرب مساحت او است بگیرد
 و طریق مساحت او با برنج است که ضرب بگیرد آن عمود را از
 هر زوایا که در خارج بگیرد نصف وتر آن زوایا با بعکس حاصل ضرب
 مساحت او است بگیرد
 که از کم یک از آن وضع مساحت طریق تغییر او با برنج است
 که در آن وضع در هر وجه ضرب بگیرد مربع حاصل شود هر یک
 از آن وضع دیگر در نصف آن ضرب بگیرد مربع دیگر حاصل
 هر یک از آن وضع دیگر با برنج اول شده در او قاعده الزاویه
 و اگر مربع و بر او عمود بزرگ تر باشد

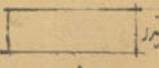
از آن



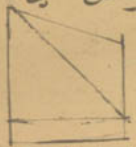
وضوح ۱۷ درج باشد مجموع ۲۷ درج شده وضوح ۱۷ درج باقی مانده
 داشت برضوح ۱۰ درج بقدر ۲۷ درج و ۲۷ درج را ضرب کردیم
 ۷ درج حاصل ضرب شده و ۱۸۹ درج شده و این ۱۸۹ درج را
 بر فاعده که ۲۴ درج باشد کردیم خارج شده ۹ درج شده و ۹ درج
 یعنی ۹ درج را از فاعده که ۲۴ درج بود کم کردیم ۱۵ درج باقی ماند نصف
 ۱۲ درج بود درج است و این ۱۲ درج از فاعده که در دست است مبلغ بقدر
 مثلث واقع است بر عمود است که در این باب با این اراج عمود بود
 زاده بر منفرجه و لا محاله عمود با این عمود است که ضرب کردیم عمود را
 در نصف فاعده و حاصل ضرب بر سطح عمود باشد شد عمود را
 ۸ درج فرض کردیم فاعده را ۱۲ درج شد حاصل ضرب ۹۶ درج بود
 نصف آن که ۴۸ باشد حاصل ضرب ۲۴ بود و ۲۴ درج بود
 بر سطح عمود شده ۸ درج است و این ۸ درج سطح عمود است
 و بنده هم در این باب
 الضلع و این است که هر یک از این ضلع را



در آن پس چیزی حاصل است که آن شد است در این ضلع خواهد بود
 بود مثلا مثلث که برضوح ۱۰ درج باشد خود ۱۰ درج است که
 تا شش چند درج است ۱۰ درج را در ۱۰ درج ضرب کردیم ۱۰۰ شد
 در ۱۰۰ درج که ۲۵ درج بود ۲۵ درج را در ۱۰۰ درج ضرب کردیم حاصل
 ۲۵۰۰ شد و این ۲۵۰۰ درج را در ۱۰ درج ضرب کردیم حاصل ضرب
 شد و این حاصل ضرب ۲۵۰۰ درج بود و این ۲۵۰۰ درج را در
 ۸۷ درج ضرب کردیم و این حاصل ضرب ۲۱۷۵۰ درج بود
 لا محاله مربع بر معلوم شود در ضرب
 کردن یک از این ضلع را در این ضلع
 ضرب کردیم یک از این ضلع را در این ضلع
 لا محاله چنانچه با هم شده اند و شکل است و در این ضلع غیر
 قائم از آن در این ضلع ضرب کردیم نصف یک از این ضلع را در تمام دیگر
 مساحت او است که در این ضلع و مساحت باقی جز است
 در بعضی با این عمود است که در این ضلع



با این سطح و مثلث مجموع سطح در مثلث پس مجموع
 مجموع مساحت و مثلث با مساحت سطح و مثلث
 با مساحت سطح و مثلث مساحت مجموع است
 مثلا در زائده را در مثلث قسمی یکدیگر پس مجموع آن
 در مساحت مساحت در زائده است مثلا
 در چنین در زائده را در مثلث یک
 سطح قسمی یکدیگر و مجموع مثلثین دستگیر مساحت
 در زائده پس باشد مثلا
 غیره تا در برابر غیر چنین
 از برابر مساحت در زائده و در زائده غیر از طریق که ما
 ذکر کردیم مساحت که از این سطح مثلث مساحت و سطح
 و مشروط در غیر عشر از سطح تا هر قدر که از سطح او زود باشد
 پس قریب یکدیگر نصف قطر را در نصف مجموع از سطح او
 پس حاصل قریب مساحت آن خواهد بود مثلا هر که از سطح



مساحت ۱۰ درج باشد و قطر را در آن درج باشد پس قریب یکدیگر
 نصف قطر را که در آن درج باشد و نصف حاصل دو که در آن درج باشد
 حاصل قریب یکدیگر در آن درج باشد و از این درج مساحت چنین
 مساحت باشد مثلا
 صورت
 و قطر خدا مشهور است بیانه وضع تفاوت یکدیگر در دقت
 در ملا غیره و سودا در اینها نیز و سودا در مساحت و غیره
 که بخش و سطح و غیره در هر عشره از سطح تا هر قدر که از سطح
 او فرود باشد پس قسمی که از آن را در مثلث مساحت معلوم
 کرد و در طریق عمود و از سطح و سطح و سطح و هر که از سطح
 هر چه از این سطح را در این مساحت آن در آن در آن سطح و غیره
 اینها در آن
 شود
 از برابر این غیره در باره مساحت کرده و از سطح طریق عمود است



خرد از این طریقه که ما در کرم ضرب م در مساحت بقیه سطح است
 از آنچه مساحت دایره است و مساحت دایره بجز وجه معلوم
 میشود که در اینجا در هر دایره یک ضرب کرم نصف قطر
 آن دایره را در نصف محیط آن دایره که بر همان معلوم شده حاصل
 ضرب مساحت آن دایره است مثلاً هر گاه دایره باشد که محیط
 آن دایره ۴۴۴ باشد و قطر آن دایره ۴۴۴ باشد پس ضرب
 کرم نصف قطر آن دایره باشد و نصف محیط آن دایره باشد
 حاصل ضرب که ۱۵۴۴۴ باشد مساحت چنین دایره است
 و بر آن بر این وجه کار را شروع میکنیم که بر اساس این روش است در شکل
 اول از مقابل که کتابش بی آن که است قسم دیگر است مساحت
 دایره دایره است که اولاً قطر دایره را ضرب میکنیم و تقسیم بر آن
 سابقه میکنیم حاصل ضرب را بعد از آن بر آن ضرب نقطه میکنیم
 از آن حاصل ضرب نصف سطح را باقی مانده از آن حاصل ضرب
 مساحت آن دایره است مثلاً قطر دایره ۴۴۴ باشد و در تقسیم
 حاصل ضرب

ضرب میکنیم حاصل ضرب ۱۹۶ از آن ربع ۱۹۶ از آن ربع ۱۹۶
 میشود نصف ۲۸ از آن ربع ۱۴ از آن ربع ۲۲ میشود و این ۲۲
 از آن ربع ۱۹۶ از آن ربع ۱۵۴ باقی ماند و همان است
 قسم دیگر از این مساحت دایره که این است دایره که قطر او
 ۱۴ از آن ربع ۱۴ و محیط او ۲۲ از آن ربع ۱۴ از آن ربع
 ضرب کرم ۱۹۶ از آن ربع بعد از آن ۱۹۶ از آن ربع محیط
 دایره که ۱۴ از آن ربع حاصل ضرب کرم حاصل ضرب هر دو محیط
 و تقسیم از آن شده حاصل ضرب را قسمه کردیم بر ۱۴ از آن قطر
 قطر حاصل شده ۱۵۴ از آن شده و همان است بقیه تمام حکم
 در خصوص مساحت خود دایره بوجه اولی در خصوص مساحت
 دایره و قطر او این نیز بر قسم است با محیط دایره غیر معلوم است
 یا بعکس که اول این پیدا کردن محیط دایره در قطر با این
 نحو است که قطر را از آن فرس میکنیم از آن ربع هم از آن ربع
 بعد ضرب میکنیم از آن ربع از آن ربع حاصل ضرب ۲۲ از آن ربع

و یک ربع از برش زبانه یک ربع می شود ۲۰ ربع را در ۲
 ضرب یک ربع می شود ۱۰ ربع می شود ۱۰ ربع می شود ۱۰ ربع
 از پنج ربع پنج قسمت ۲۰ ربع پس محیط این دایره که
 قطر او معلوم بود که ۲۰ ذراع است و یک محیط او معلوم بود
 ذراع است با این قاعده مذکور معلوم کردیم که محیط او ۲۰ ذراع
 و آنست یعنی پس بداند که در آن قطر دایره را در محیط او با این ترتیب
 محیط دایره را که ۲۰ ذراع است ضرب یک ربع در پنج کردیم که آنست
 باشد صدم ضرب ۱۰۴ ذراع می شود بعد ۲۰ ذراع می شود از
 خارج می آوریم و چنان یک ربع می شود ۳۰ ذراع در پنج کرد
 که یک ربع باشد ۱۰ ربع می شود یک ربع می شود ۱۰ ربع می شود
 ۲۰ ربع بعد ۱۰۴ ذراع در ۲۰ ربع می شود پنج قسمت ۱۰ ذراع
 می شود پس این دایره که محیط او معلوم بود لا قطر او معلوم بود
 با این قاعده مذکور معلوم کردیم که قطر او ۱۰ ذراع است لا
 قطع خواهد گیر شد و فرجه صغیر پس ضرب یک ربع نصف قطر او
 قوس

قوس حاصل ضرب سده در آن قطع است و از این قطر آنچه
 در آن شود لا ساحت هر قطعه دایره
 پس سید این سید مرکز آن در نقطه اولی
 هر قطعه را که است بر این وسیله
 در نصف قطر را که پس یک شش
 حاصل می شود ساحت آن شش معلوم
 یک ربع بعد کم یک ربع ساحت آن شش از قطع او شش ربع
 باقی ماند ساحت قطعه صغیر است یا که ساحت آن شش در
 از این سید از قطع او که ساحت آن سید که در ساحت شش ربع
 این سید از قطع او که ساحت آن سید که در ساحت شش ربع
 ۴ ذراع است
 حاصل می شود بعد ساحت شش است از سید با این سید که شش
 شش ربع را که است در این نصف خود که یک ربع پنج باشد در



در قطر کقیم ۵ بلا که بود
 لاس مستطیل و شیب قسیم
 این در دو وجه قطع و مساحت یک یک چند بود در شیب
 مجموع مساحت آن دو قطع مساحت مجموع لاس مستطیل و شیب خواهد بود
 لاس مساحت لاس مستطیل و شیب
 بود که مساحت مستطیل که با شیب مساحت لاس مستطیل
 مساحت قطع مستطیل در محیط دایره و محیط دایره و محیط آن است
 شد قطره که در ۷ قطع باشد و محیط دایره محیط آن که ۲۲ باشد
 پس ۷ قطع قطر آن که در ۲۲ قطع محیط دایره محیط آن که ضرب
 کنیم مساحت هر یک در ۷ قطع یا مساحت هر یک که در
 در نقش ضرب کنیم و مساحت هر یک را در ۴ ضرب کنیم و از
 مساحت هر یک مساحت لاس مستطیل و شیب را که مساحت هر یک است
 شد در آن شال منفرص که قطر آن ۷ قطع بود و نقش ضرب
 کردیم مساحت هر یک ۴۹ قطع شد و ۲۹ در ۴ ضرب کردیم
 در قطع کقیم



و مکرر که در ۶ قطع است ضرب کنیم مساحت هر یک ۶۰ می شود و ۶۰
 قطع را در ۱۶۰ قطع مساحت قطع را بلا کنیم ۲۲ قطع می شود پس
 مساحت مجموع قطع و شکل ۲۲ قطع می شود لاس مستطیل
 مساحت قطع لاس مستطیل و شیب قطع قطع مساحت هر یک که نصف
 در ۳۲ قطع ۴ قطع است و ۴۰ قطع را در نصف نموده
 که ۳۰ قطع است ضرب کردیم مساحت هر یک که نصف قطع
 شد بعد مساحت لاس مستطیل کردیم با شیب که شکل منفرج است
 در ۲۰ قطع است نصف مساحت هر یک که یک قطع است و در ۲۰ قطع است
 ضرب کردیم مساحت هر یک که ۲۰ قطع شد و مساحت هر یک که ۲۰ قطع
 از ۲۰ قطع مساحت قطع لاس مستطیل کردیم باقی مانده لاس مستطیل
 ۲۰ قطع مساحت قطع منفرج است بدون مساحت شکل لاس مستطیل
 بلا و منفرج پس مساحت هر یک در طرف آنها را خط مستقیم که
 قطع مساحت شود و هر یک را مساحت یک یک و مساحت قطع منفرج را
 از قطع که هر یک مساحت باقی مانده مطلوب باشد بهمان طریق که
 در قطع کقیم



ضرب ۱۰۹۶ شده و در اصل ضرب سیم در ۱۸ که ۲۰۸ اوج باشد و
 نصف سیم در ۱۴ اوج باشد که ۱۹۴ اوج باشد باقی ماند
 و المطلوب است که سطح مقطع که با این مخروط است که بر کار را
 میکند این بر قلب که در دیگر بر کار را میکند این بر همین است
 که بر کار را در سیم را بر چون بشیر میکند این در بر صحرای خودی
 و حرکت میسر بر کار را در دایره رسم شود بعد از حرکت یکس
 این دایره را بر هر قدر که هر دو از این است که این قطعه که است
 مثل دایره ۱۰ اوج است که این قطعه که این اوج است
 اگر زایل است زایل شود اگر کم است کمتر و حرکت طایفه را بیان
 بیان کردیم که این سطح است که استوار است مستدیر و قاعده او
 زمین است که ضرب سیم در ۱۸ که اصل است محیط او قاعده
 این سطح است که موازی است بر این سطح است و محیط قاعده این
 سطح است که سطح مقطع مخروط است که این سطح است که این سطح است
 نصف محیط قاعده او در خط و اصل سیم را در این محیط

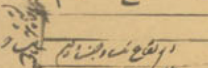
قاعده او

قاعده او است که سطح مقطع ما بر ضرب سیم در ۱۸ که نصف قاعده مخروط
 او در نصف مجموع خط طول او قصر که در این سطح مقطع بر طرف
 بقاعده و صد شده است که سطح مقطع ناقص قائم ضرب سیم
 نصف مجموع در دایره عمود است بر خط و اصل سیم در محیط او
 از یک جانب است که سطح مقطع ناقص قائم ضرب سیم در نصف
 مجموع در دایره در نصف مجموع خط طول او قصر که در اصل است
 بر دایره که سطح مقطع مستقیم نام شده است به ششبار محیط او
 این سطح است که سطح مقطع ناقص است که سطح است
 همه سطح او در ربعه از ضلع محیط بر این سطح است و این فرق
 نیز در آن است پس این مخروط قائم و مالا لا اسطرانه مستقیم است
 همه سطح او در ربعه از ضلع محیط بر این سطح است و این
 و این در صورتی است که اسطرانه مستقیمه قائم یا مالا لا اسطرانه
 باشد لا که مایل غیر متوازی باشد در این باشد ضرب سیم در مجموع
 محیط قاعده او در نصف مجموع خط طول او قصر و سطح او در سطح

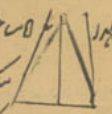
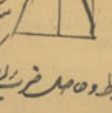
قوس بیضا که بر کوسه است جسم کره قاعده دو این است که
 ضرب یک نصف قطر از کره را در ثلث سمت سطح از کره
 مثلث قطر کره ۷۰ ذراع فرض کن و سطح کره ۱۵۲ ذراع فرض کن
 بعد نصف قطر کره را که ۳۵ ذراع و نصف است و نصف سطح
 کره که پاره و یک و ثلث است ضرب کن با این حرکت که ۳ و نصف را
 بخش کن با این حرکت که ۳ را در دو نصف بگیر و یک است هم
 برش پیوسته جمع می شود ۲ و نصف بعد پاره و یک و یک و ثلث
 نیز بخش کن با این حرکت که پاره را ۳ پاره بگیر جمع می شود ۱۵ و یک
 را ۳ ثلث بگیر و یک ثلث برش پیوسته ۴ ثلث می شود
 و جمع ۱۵۲ ثلث می شود بعد ۷ را در ۱۵۲ ضرب کن حاصل
 ضرب هزار و هفتاد و هشت می شود که حاصل اول است بعد
 خارج نصف را که ۲ باشد در خارج ثلث که ۳ باشد ضرب
 کن بر حاصل ضرب که می شود که حاصل دوم است بعد حاصل اول
 که ۱۰۷۸ باشد بر حاصل که ۳ باشد قسمت کن و حاصل سوم

۱۷۸

۱۷۹ می شود ۲۳۳ و بر سمت جسم کره قطر باشد و
 ثلث سطحی در هر دو سمت و ثلث و طرف سمت که بسیار
 چون بنا بر این تعلیل بود که اگر در هر یک یک طرف کره یک
 ضرب کردن قطر را در ثلثش بعد ضرب کردن حاصل این ضرب را
 در قطر کره مکتب قطر گویند در اصطلاح کلمه سطحی را طریقه است
 قطعه از سطح کره با این حرکت مثلث کره که قطر است و وجه
 باشد و سطح آن کره ۴۱ و وجه باشد نصف از قطر آن کره
 را که ۲ و وجه باشد در ثلث سطح آن کره که ۲ و وجه باشد
 ضرب میکنیم حاصل ضرب ۲۸ و وجه می شود پس سمت
 جسم قطعه چنین کره ۲۸ و وجه می شود بر هر کاه چنین کره را
 ۲۸ قطعه است در این کتب هر قطعه را که یک و وجه باشد بر آن
 کم و زیاد و علیک مالاتی است و که اولی با اولی هم از هر طرف
 و الاطران و غیره با سمت جسم و اطران خواهد تا سمت
 باشد و خواهد مایه و خواهد مسه بره و خواهد مضاعف ضرب میکنیم

مقدور در تقیح آن اسطرلاب را در سمت دایره آن اسطرلاب
 حاصل ضرب سمت آن اسطرلاب است مثلاً در سمت
 اسطرلاب ۳۸ و نصف بود در تقیح اسطرلاب که نصف است
 ۳۸ را بخش کردیم یعنی از جنس که که نصف باشد کردیم یعنی
 ۳۸ را در دو نصف کردیم ۷۶ تا نصف شد بدت نصف با الی
 هم برش زنا کردیم ۷۶ تا نصف شد و یک و نصف را هم بخش
 کردیم یعنی یک و دو نصف کردیم و یک و نصف را هم بخش کردیم
 کردیم سه تا نصف شد بعد ۷۶ را در سه ضرب کردیم حاصلش
 ۲۲۸ تا نصف شد که این حاصل اول است بعد خروج نصف
 که در باشد در تقیح ضرب کردیم ۲۲۸ را در پنج حاصلش
 بعد حاصل اول را در حاصل ثانیه قسمت کردیم پنج قسمت ۵۷
 و سه ربع شد و این حاصل قسم ضیق اسطرلاب است و هر
 که در تقیح است و این حاصل است  حاصل است
 تمام مطلقاً ضرب یکدیگر است در تقیح آن را در محوطه را در تقیح

دایره

دایره این محوطه مثلاً سمت کردیم دایره محوطه را در ۷۶ و جب
 و نصف شد و در تقیح او را سمت کردیم ۳۸ و ربع شد
 ۱۲ این محوطه را در ۷۶ و نصف ضرب کردیم ۳۸ شد و آن
 سمت جسم همین محوطه است که در  سمت
 جسم محوطه ناقص سمت بر تمام ضرب  سیکل
 قطر دایره خطی را در تقیح آن محوطه و حاصل ضرب سیکل
 بر ثبات بیان دایره خطی و قطر دایره منفرجه در تقیح حاصل
 شود قسمه در تقیح آن محوطه است هرگاه آن محوطه تمام باشد
 و زایل میماند در تقیح تمام و ناقص در تقیح محوطه تمام است که در
 محوطه ناقص است یعنی آن تمام است که آن محوطه تمام است که بعد
 بعد ضرب یکدیگر است در تقیح محوطه تمام را در سمت قاعده جنبر
 تا حاصل شود سمت محوطه تمام از سمت بعد که سیکل سمت
 محوطه تمام را منفرجه را سمت محوطه تمام اگر در تقیح باقی ماند
 سمت محوطه ناقص است قسمه بر آن که نصف سیکل سیکل

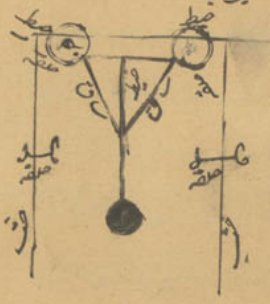
بکار از ضلع قاعده خطها بر دور در افق مخروط ناقص مصلح
 صمد ضرب افقی که بر پایه میان بکار از ضلع قاعده
 خطها بر این قاعده مخروط بر آن لحاظ است در افق مخروط
 انعام المصلح بر افق و جزئی بعد از آن کامل عمل در سطح
 که در این افق در افق است قاعده خطها تا صمد
 شمس است مخروط مصلح ناقص کثیرا



و این خط مصلح در دور در افق
 مقام ذکر آن جزئی که در این خط
 بر این خطها بر این خطها در افق است

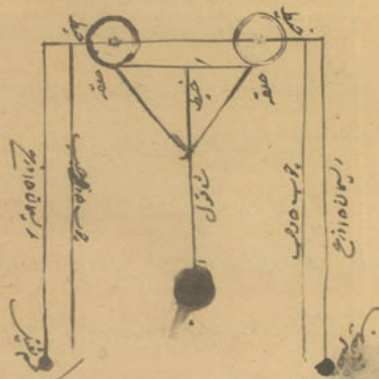
انضم در این در قوت و عمق جان و عرض رودفضا است
 و این باب مشتمل است بر نصف فضل اول در افق
 قوت است نیز نمودن محور زمین جهت جوار کعبه
 اب قاعده دور این است بام خطها در این باب
 یا غیر اینها بر شکل مشتمل در این خطها در افق

در طرف این صفحه در حلقه و بیاد بر در موس عمودان قاعده
 ایسان یا یک مستطین که عماد است قول باشد و بیرون
 بر ایسان دیگر از حلقه صفحه مخروط که صفحه در وسط آن
 ایسان قرار گیرد و قرار بر ده در طرف دیگر ایسان
 خوب است است و یک مستطیل باشد آن خوب
 در دن و در حلقه در دن آن خوب معلوم شود
 در خطی است تا اینکه وسط هر یک از آن خوب است
 یک خط و حلقه در آن یک خط است که در حلقه است
 و یک در آنها میسر یک خط معلوم است که در این خطها



در دن و در حلقه
 ایسان یا یک مستطین
 که یک خط است
 تا اینکه وسط هر یک
 خوب است

در ایسان رود بر سنجید و بر وجه هر دو



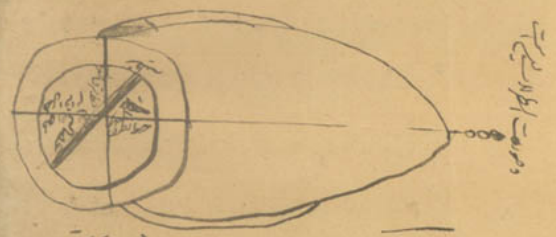
بعد از آن بعد از آن در وجه هر دو حرکت فاصله
 میان آن دو در وقت فاصله میان آن در ایسان باشد
 یا آنچه در وجه هر دو است که هر یک از آن در ایسان
 چوب با آن بعد از آن فاصله باشد و هر یک از آن در وجه
 بعد از آن در وجه باشد بعد از آن نگاه کرد که خط
 ش قول مقابله بود و به شست صفت باشد پس آن در مکان
 مساوی است یعنی موقوف آن است و هر دو در وقت
 و به شست

و به شست و هر گاه ش قول مقابله بود و به شست
 پس به طرف که بعد از وقت قول امر کن آنرا در آن طرف
 دیگر است ایسان را از هر دو جانب یا این بود و آنچه در وقت قول
 با آن دید شست صفت پس بعد از آن که با این بود است آنرا در ایسان را
 از هر دو جانب بعد از آن مکان آنرا در ایسان و آنچه در وقت قول
 میل آن که است و بعد از آن هر دو که از آن هر دو را یک است
 و ال دیگر بر آن که بر دو جانب طرفی که میجو ایسان را
 که در وجهی از آن هر دو که هر یک از آن است و به شست را
 عکسده نگاه میدارند مثلا در یک ایسان را یک و وجه
 یا این بر هر دو در یک مکان در وجه و در یک مکان است
 وجه و در یک مکان چهار وجه مجموع میجو ۱۰ وجه
 و همچنین در یک مکان در وجه ایسان را با ایسان را در یک
 مکانی چهار وجه و در یک مکان شستی وجه و در
 یک مکان هفت وجه مجموع میجو ۱۹ وجه بعد

از آن که کمتر است از بیشتر که کن آنچه بایه مانده است مکان اول
 باشد از مکان دیگر بیشتر و بیشتر است و چه را که کم است
 از ۱۹ و چه که بیشتر است کم است ۹ و چه بایه مانده است
 ۹ و چه تفاوت مکان است از بیشتر تا بیشتر که بیشتر
 و بیشتر از غیر است و بیشتر ۹ و چه تفاوت است
 در بیشتر و بیشتر پس از مکان اول یا مکان آخر برابر باشند
 چه از نمودن آب در کوار باشد و اگر مکان اول بیشتر باشد
 از مکان آخر چه از نمودن آب پس از مکان اول
 بیشتر باشد از مکان آخر چه از نمودن آب مکان اول مکان
 دیگر متعین باشد طریق دیگر از این حد است که
 عوض صغیر باشد زما نوره و ان مانوره از اسیان برودن
 کن بخوبی صغیر از اسیان در اسیان و در وسط ان مانوره
 کوار آخر کن و آب از اسیان برودن ملاحظه کن که از
 که ام سمت کوارخ آب برودن میایدانی نیست بیشتر باشد
 یکی گمانها

پس اسیان از اسیان در کمتر یا بیشتر یا در مانده است آب است
 در ان مانوره و همچنین در غیر از اسیان تا چه شد که اسیان در
 بیشتر است یا از اسیان که در هر دو مانده است و دیگر برودن و
 در اسیان در کم و در بایه تا آنچه شد که بخوبی اسیان در اسیان
 مقدار بیشتر و بیشتر را نگاه میدارند که در بیشتر کم بیشتر
 تا تفاوت مکان اول یا مکان آخر معلوم شود یکی اگر
 مکان اول یا مکان آخر در بیشتر چه از نمودن آب کوار
 باشد و اگر مکان اول بیشتر از مکان آخر باشد چه از نمودن
 آب پس از مکان اول یا مکان آخر در بیشتر
 چه از نمودن آب متعین باشد در طریق اسیان در اسیان بصغیر
 و تفاوت طریق دیگر از اسیان است که جوئی
 در چه خرد کن و اسیان تا چه در معلوم کن چه است
 بعد از ان آنچه بر اسیان است که برودن ان در بیشتر بخوبی
 آب در بایه از اسیان چه از نمودن آب در اسیان

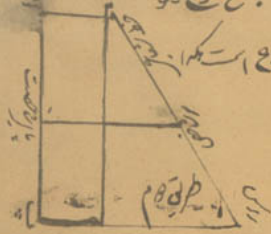
بر خط شرق و غرب یکدیگر و این یعنی همصافه نگاه کن تا آنکه
 سرانجام نیم لنگر هر جا که سر جویب نیم امدان مکان باقی
 چاه م دریا نشو و باید در وقت ملاحظه نمودی قامت خود را
 محسوب دار و اگر مسافت بسیار باشد بخوبی که سر جویب
 دیده شود لنگر معیار را در آب بچسباند و با لنگر که سرانجام
 جویب را میزنند نسبت کن و این یعنی همصافه از جویب خارج
 ملاحظه کن



فصل دوم در شناختن ارتفاع و ارتفاعات و ارتفاعات
 یک قسم آن است که در زمین بمسقط مخروطی است
 مثل سنار و درخت و دیوار و غیره که پاراینها را
 آنها گویند

انها گویند و منبر مسقط مخروطی است که در بالای آن سنار
 یا درخت یا دیوار و غیره است و سطح آنست بطبع خود یا
 آنها افسته و امکان هم در آن شخص یا در آنها دو قسم دیگر است
 که یکی نسبت به زمین بمسقط مخروطی آنهاست که مثلا که پارای
 مسقط مخروطی او گویند و دیگری آنست که در آنها با آب پارای
 گرفته است و محلی است رفتنی پارای و در این است که مسقط
 دایره و محلی هم نسبت رفتنی پارای است تا غیر دایره که رفتنی
 پارای در وقت تعلق که می صره که باشند که پارای مسقط
 و محلی هم نسبت رفتنی پارای و دیگری آنست که در
 که از سر قلعه شخصی را بگوید که بر سر تپه پس در هر فصل
 و جلوه بیست هجده و آن در معرفت این علم است که در
 بمسقط مخروطی آن در آن وجه طریق است طریق اول آنکه
 زمین که متصل است با آن سنار یا درخت یا دیوار یا غیره
 هرگاه آن زمین صاف باشد یا غیره از جویب نصب کنی

برای زمین و بابت بجا نبرد که شعاع بعرض تو از سرش خطی بگرد
 و بر سر مرقع بر سر سرش خطی در مرقع یا هم دیده شود
 و فقه بعد از آن بیسما را موقوفه خود تا پارای سناریا در وقت
 یاد یوار در و نیز مابین موقوفه خود تا بارش تحت را هم به یک
 و نیز شخطی را هم به یک و قاسم خود را هم سر بر یکا مثل فرضی است
 از موقوفه خود تا پارای سناریا در وقت مابین موقوفه
 خود تا پارای شخطی هم چهارم و شخطی هم ۸ در وقت
 خود هم سر چهارم و نیز یاد در ۸ بر یک موقوفه بعد از آن ۱۱ در هم
 فریب که حاصل فریب هم موقوفه بعد از آن ۱۴ در برابر وقت
 مابین موقوفه خود تا بارش خطی که ۳ در وقت
 که خارج قسمت ۱۰ در وقت موقوفه بعد از آن ۱۴ در وقت خود را
 ۱۲ در وقت خارج قسمت تا بارش مجموع موقوفه ۱۴ در وقت موقوفه
 از تقسیم بر سناریا ۱۴ در وقت است که ۱۴



طریق هم آنکه بگذارد از زمین اینست و بعد از آن در آن
 از آنست و نقد که سران سناریا در وقت یاد یوار در وقت
 به بیسما مثل آنکه در وقت موقوفه است که از آنست و بعد از آن
 اینست هم بر اسان یا هم بعد از آن از آنست که اینست و اگر در وقت
 تا پارای سناریا در وقت یاد یوار است که در وقت
 و قاسم خود را هم موقوفه است که در وقت موقوفه
 را هم موقوفه است که مثل آنکه اینست تا پارای سناریا در وقت
 ۱۴ در وقت فرضی که در وقت قاسم خود را ۱۴ در وقت موقوفه خود تا
 بیسما اینست را هم در وقت بعد از آن ۱۴ در وقت موقوفه خود را
 هم در وقت موقوفه بعد از آن ۱۴ در وقت موقوفه خود را که در وقت
 مابین موقوفه خود و موقوفه اینست موقوفه است ۱۰ در وقت موقوفه
 بعد از آن ۱۴ در وقت قاسم خود را ۱۴ در وقت موقوفه خود را که در وقت

از پارای سناریا مثل آنست
 ۱۴ در وقت است که ۱۴

طریق لوم انکه در عصر انصب کنی و ملاحظه کن که فلان

در انوقت بسندت خصی چه قدر است

فلسه نفع هم در انوقت نیز نفع مال بترتیب

در او مشد ظن نفس هرگاه در مثل خصی

باستطاعت مرفوع هم ضعف ان خواهد

بجو مشد خصی را در ۵ دوح

فرض کن خط در ۱۰ دوح بر ۱۰

و خط نفع ۱۰ دوح فرض کن خود نفع ۱۰ دوح می شود

از بارش تا سران تا مشد یا بیکس از خود او بود طریق

چهارم آنکه مترصد باشی که چه وقت ارفع نفس به ۵ م

در چه برسد در انوقت خط بر چیز مساوی مرفوع خواهد بود

مشد ظن دیوار را به دوح فرض کن پس از بالا دیوار تا سر

اوتام به دوح است طریق پنجم آنکه صحنه اسطرلاب را به دوح است

و هر دوجا در چه است نظیر اسطرلاب را به سطحی بگویی

دی



در پس برو با اربعه عقده ماده سر نفع را برین چون سر نفع را

دیگر از نفع نیک سر نفع را در هر تا با سر نفع را در دست

کن چه قدر است مثلا اربع فرض کن که ما است خود را نیز فرض کن

چه قدر است مثلا ۴ دوح فرض کن که دوح را به اربع نفع را

قدح می گویند از با دیوار تا سران یا بیکس ۴ دوح است چون

نیاید و خصی را به لوله ای که در آن لوله را در کرم جلوه دوم

در معرفت انصاف که رسیدن مسقطا بحال ان نفع باشد

لوه ها و غیره با پس نظیر اسطرلاب را به لوله ای که ملاحظه

ان مرفوع از نفس کنج بسته بعد از ان ملاحظه کن که شطیبه

بر چه درجه از خطوط قدر که در پشت اسطرلاب نقش یکسره

واقع است بعد از ان نشانی که موقوف خود را بعد از ان لوله

یک قدم یا یک اصبع شطیبه پیش یا پس باشد بعد از ان

خوبیست بر و با پس بود تا جائیکه سران مرفوع را با دیوار از

نقطه ای بر نیز پس با این موقوف او در موقوف ثانی

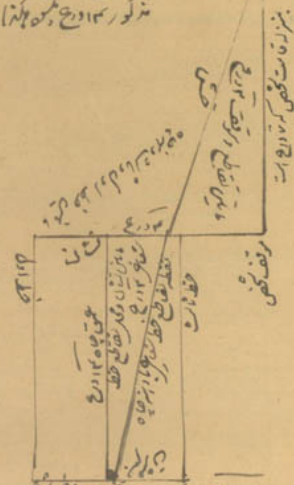
در این حالت که آنچه باشد در آن مرتبه که اگر نظیر بر طبق اصباح
 باشد و در آن مرتبه که اگر نظیر بر طبق اقام باشد آنچه حاصل شود
 با انضمام حالت خود ارتجاع آن مرتبه باشد فصل سوم در بحث
 عرضی رودخانه و مویچه ها است بر آنکه طریق حرکت رودخانه
 مایع است مایع برکنار رودخانه و اصطلاب در معلق بگر
 و از بقیه عضله اصطلاب عرضی رودخانه که در بعضی از آن
 بیرون آنکه در مکان خود حرکت نیز بیرون آنکه اصطلاب را
 از وضع خود بفرود میگرداند و حرکت خود را برودخانه خود و آنچه را
 بفرود میگرداند و بارنگاه از بقیه عضله اصطلاب بر آنکه از زمین
 که تفرق است از بقیه عضله اصطلاب آنچه از آن است که
 و از آن نشان تا مکه نیکه است که بهر چه این درج است
 مثلا هم درج است پس عرض آن رودخانه هم درج است
 و طریق حرکت چاهها مایع است که برودخانه چاه چوین
 نصب است که در رودخانه حقیق کسر و برودخانه آن

جواب

جواب نشان که در جسم سنگین و نیز در مایع مثلا از آن نشان
 در چاه است از آنکه بطبع خود بهر چه است که از هر چه
 آن نشان نمایان باشد بعد نزدیک چاه بایست و عضله
 اصطلاب را در دور اصطلاب حرکت بره تا وقتیکه
 باشد که یکبار در خط شعاعی بصراقتی و تلفطع کند
 آن خط شعاعی بایست که از آن جواب که برود چاه
 افتاده پس اقمه را از جواب که واقع است مابین آن نشان
 و محل تلفطع خط شعاعی با جواب برپا مثلا در عرضی که
 دور دور اقمه از حالت خود فریب نزده اقمه از اقامت
 خود را مثلا ما درج ۴ شرفی که در هر طرف در
 تا بهر ۴ درج و در هر طرف را که است با قسمه
 که بر آن قرار چوین که واقع است مابین محل استادی خود
 و محل تلفطع خط شعاعی با جواب مثلا مابین محل استادی
 خود و محل تلفطع ۱۱ درج فرقی از ۲۸ درج را قسمت کنی

در این درج و در این درج است که در این درج است که در این درج است

بر دو ذراع و پنج قسمت ۱۳۴ ذراع می شود پس مقدار عرض لیسحه
بنام کور ۳۳۴ ذراع می شود



باید تمام در استخراج مجهولات است بطریق جبر و مقابله
و لیکن باید متذکر بود قصد اول در تقسیم است
بر آنکه جری که اول فرقی می شود در دو بجا سوال سطر
تقریب می شود و در هر دو مطلع می گویند یعنی کویته سطر
سوال سطر و اگر از بعد از آن تقسیم چهار سطر
نقطه ای

لفظ از حد و محمول است و در کویته و اول یعنی در هر
هر عدد و یک خود از فرقی که یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا یا
یعنی در هر کویته اول نماند و هر کاه یعنی در آن نفس ضرب
کنند و هر ضرب را مال کویته و هر سطر هم در هر کاه یعنی
در هر ضرب کنند و هر ضرب را کعب کویته و هر سطر
و هر کاه یعنی در هر کعب ضرب کنند و هر ضرب را مال
کویته و هر سطر هم و کویته و در هر مال ضرب کنند و هر ضرب را
کعب و مال کعب کویته و هر سطر هم و کویته و در هر مال
ضرب یک کعب ضرب کنند و هر ضرب را کعب کویته
و هر سطر هم و کویته و در هر مال کعب ضرب کنند و هر ضرب
را کعب و مال کعب و هر کویته و هر سطر هم و کویته و در هر مال
کویته و هر سطر هم و کویته و در هر مال کویته و هر ضرب
کنند و هر ضرب را کعب کویته و هر سطر هم و کویته و در هر مال

والله اعلم
مالم يكن
مالم يكن
مالم يكن

والله اعلم
مالم يكن
مالم يكن
مالم يكن

والله اعلم
مالم يكن
مالم يكن
مالم يكن

والله اعلم
مالم يكن
مالم يكن
مالم يكن

مال واز...

از نالین یکس برشم و از کعب مال و از هر یک و از یکی
 بود هر مرتب عدد و نزل بود که الکت در طرف
 نزل هم اگر از واحد جزوئی بودم و از جزوئی جزو
 مال و از جزو مال جزو کعب و از جزو کعب جزو مال
 مرتب عدد و نزل است و به آنکه قاعده اولی در فرجه است
 که اگر از ضرب و تقسیم در عدد صیر و مقابله از طرف
 صحیح و جنس از اجناس مذکوره را احصا کند لغز است
 و دیگر مال و از طرف نزل هم جنس از اجناس مذکوره
 را احصا کند لغز است جزوئی و دیگر جزو مال و از آنها
 حاصل ضرب قرار داده بود به آنکه شی و مال و جزوئی
 و جزو مال را جنس گویند این لغز نیز اگر آنها را از
 نزل است خود مستند از مال و از اجناس است و غیره
 مال را از جزوئی است چنانچه من جنس از مرتب است که
 دار از نزل است خود باشد و به آنکه هرگاه اده کعب ضرب

از هر یک

که جنس را در جنس است اگر ان جنس از یک طرف است
 یعنی از طرف صحیح باشد یا از طرف نزل صحیح است
 مفروض و هم و به غیره از مجموع حاصل ضرب باشد
 مفروض مال کعب باشد و مفروض مال کعب باشد
 مفروض در مرتبه هفتم است و مفروض فرد در مرتبه
 مجموع پنج مرتبه است و مفروض مال کعب کعب
 کعب مذکور که مرتبه ۱۳ است و اگر ان جنس از طرف
 یعنی از طرف صحیح باشد و دیگر از طرف نزل است
 که از طرف را اضافه کن و او را حاصل ضرب قرار ده
 هرگاه مفروض جزو مال باشد و مفروض مال کعب مفروض
 از طرف نزل در مرتبه چهارم است و مفروض جزو طرف صحیح
 در مرتبه پنجم است و به آنکه میانی خود است و در آن
 صحیح است و اول مرتب صحیح است حاصل ضرب است
 مذکور و اگر یک از طرف صحیح نزل مال بود دیگر از آن

مفروب فیہ

جزء	جزء	واحد	شئ	مال
واحد	شئ	مال	کعب	مال
جزء	جزء	واحد	شئ	کعب
جزء	جزء	واحد	شئ	واحد
جزء	جزء	جزء	شئ	جزء
جزء	جزء	واحد	جزء	جزء

حدول قیمت لریست

مفروب علیہ

جزء	جزء	واحد	شئ	مال
واحد	شئ	مال	کعب	مال
جزء	جزء	واحد	شئ	کعب
جزء	جزء	واحد	شئ	واحد
جزء	جزء	جزء	شئ	جزء
جزء	جزء	واحد	جزء	جزء

نیمه بر اینه هر گاه بجز باشد در یک طرف از مفروب و مفروب

مانند شکل است و واحد اول و اله است مانس طرف صعود
 و نزول حاصل ضرب قرار بره تو فیض بر اینه است و جز
 مجموع را که بر اینه معلوم کنند از حکم لیش سست
 نسبت شده و قسم است آن را معلوم کردن مجموع اول از اینه
 و یکس از آن است بقا بجز اعتراف بجز و تصور که در یک
 روز عدد و شئ و مال معلوم کند که لینه اینه آن
 جدول قرار داند که مفروب و مفروب غیره و هر
 ضرب و مقوم علیه و خارج قسمه یا سانی معلوم شود
 آنچه در لی لریست که عدد و یک از جنسی را در عدد جنس دیگر
 ضرب با قسمه تر حاصل ضرب و خارج قسمه جدول است
 که در متن قرار جدولین و واقع است جدول قیمت لریست
 جدول قرار صورت دانت لینه اما در اطرع کفیم و از
 جهت سهولت از برای هر یک جدول صفحه رسم نمودم
 که جدول ضرب لریست

لیست جدول ضرب لریست
 که در اول و اول شده و در هر یک
 که در لیست و در یک

هر شنبای مستقیمه ملازما کوبیده مستقیمه ناقص کوبیده
 و مراد از زاید مثبت است و از ناقص منفی و حرف مثبت
 که الای باشد بقدر است و لا حرف نفی است پس از آنکه
 لم یطلب از آن فهمیدیم بر آنکه حرف کس بعضی اجناسی را
 در بعضی دیگر و استثنای ناقص از زاید تا مطلوب حاصل
 شود مثلاً اینکه در مثال که عشره اعداد فی عشره اعداد
 الا لای یا الای باشد صد ضرب عشره در عشره هفتاد
 الای است بخوبی زیرا که در این مثال مستقیم داریم که الای
 و دیگر الای و انقیاد هر کس که حرف را در زاید صد
 ضرب زاید آید زیرا که نفی در نفی موجب ایجاب است
 و حرف زاید در ناقص با بعضی صد ضرب ناقص آید پس
 عشره اول را در عشره ثانی ضرب کنیم صد ضرب صد
 چون ضرب زاید در ایجاب صد ضرب که صد باشد زاید
 اما زیرا که با حرف نفی است بعد حرف کس هم عشره را که

در الای

در الای چون حرف زاید در ناقص بود صد ضرب ناقص
 اما که ده لای است باشد بعد حرف کس هم عشره چون
 ضرب زاید در زاید بود صد ضرب زاید اما که ده لای باشد
 بعد حرف کس هم عشره از الای چون حرف زاید در ناقص
 بود صد ضرب ناقص اما که الای باشد پس چهار حاصل
 ضرب بهم است صد ضرب صد ده الای سیوم ده لای
 چهارم الای بعد لم کس هم صد ضرب ناقص که یک ده
 لای است باشد و دیگر الای از صد صد ضرب زاید که
 صد باشد و دیگر ده لای باقی ماند صد الای زیرا که
 ده لای است صد ده لای و الای که از صد کم کردیم باقی
 صد الای و هو المطلوب و صد است که در ضرب صد
 اعداد الای است در سید اعداد الای صد صد ضرب ۳۵
 عدد و یک مال الای عشره عشره لای میگویند زیرا که ضرب کس هم
 مفروض زاید که صد باشد در مفروض زاید که صد

مراد از کس هم لای است زیرا که
 کس هم لای است در اول آن
 جهت صوره و اول آن است

باشد حاصل ضرب زاید از عدد که سه عدد باشد بعد ضرب کوهم نهم
 زاید که خسته باشد در مضروب فیه ناقص که الاشی باشد حاصل
 ضرب ناقص از عدد که الاشی باشد بعد ضرب کوهم مضروب
 ناقص از عدد الاشی باشد در مضروب فیه زاید که سبعة باشد
 حاصل ضرب ناقص از عدد که الاشی باشد بعد ضرب کوهم
 مضروب ناقص از عدد الاشی باشد در مضروب فیه ناقص که
 الاشی و دیگر باشد حاصل ضرب زاید از عدد که مابین سه زاید که
 فرد و غیر موجب است پس حاصل ضرب بیست و نهم
 در زاید که گنج سه عدد باشد و دیگر یک مابین و ناقص که گنج
 الاشی باشد و دیگر الاشی بعد حاصل ضرب ناقص را
 جمع کوهم ۱۲ الاشی است و حاصل ضرب زاید جمع کوهم ۳۵
 مع و یک مال سه بعد حاصل ضرب ناقص از عدد که الاشی
 باشد که کوهم از حاصل ضرب زاید که سه مع و یک
 مال باشد باقی مانده سه مع و یک مال الاشی و هم مطلقه
 و مثال دیگر

که الاشی را در سه عدد و الاشی را در سه عدد
 یا اگر در هر یک ناقص باشد یا در الاشی عطف بر این است

و مثال دیگر باشد ضرب اربعه اموال و سته اعداد الاشی
 را در ثلثه اشیا و الاشی اعداد حاصل ضرب ۱۳ کوهی را
 که ضرب شمی در مابین کعب میوه و سه چهار کعب به ۱۳ کعب و
 و ۱۳ شمی مگر ۳ مال و سه مع میوه زاید از ضرب کوهم سه
 مضروب زاید از عدد که مال باشد در مضروب فیه زاید که ۳
 شمی باشد حاصل ضرب زاید از عدد که ۴ کعب باشد بعد
 ضرب کردیم مضروب زاید که مال باشد در مضروب
 فیه ناقص که الاشی اعداد باشد حاصل ضرب ناقص را
 که الاشی مابین سه بعد ضرب کردیم مضروب زاید که
 مع باشد در مضروب فیه زاید که شمی باشد حاصل
 ضرب زاید از عدد که الاشی باشد بعد ضرب کردیم مضروب
 زاید را که مع و یک مال در مضروب فیه ناقص که
 الاشی اعداد باشد حاصل ضرب ناقص از عدد که الاشی
 مع باشد بعد ضرب کوهم مضروب ناقص از عدد الاشی

باشد در ضرب قریب زاید که سه شصت باشد حاصل ضرب ناقص
 احد که الاوجه باشد بعد ضرب کردیم بقرب ناقص را
 که الاثین باشد در ضرب و یک قریب ناقص که الاخره اعداد
 باشد حاصل ضرب زاید احد که آری باشد پس در حاصل
 ضرب ناقص هم باشد یک الاوجه مال و دیگر الاوجه
 و در حاصل ضرب زاید هم باشد یک الاوجه مال و دیگر الاوجه
 یعنی بعد حاصل ضرب ناقص را که الاوجه مال و الاوجه
 عمده باشد از حاصل ضرب زاید که الاوجه مال و الاوجه
 باشد کم کنیم مابقی ماند یک الاوجه مال و الاوجه مال
 و الاوجه عمده و هو المطلوب و هر آنکه در جهت طلب سبقت
 عدد را که هرگاه اعداد ضرب شود در مقسوم علیه حاصل
 ضرب باشد در مقسوم باشد پس قسم سبقت عمده جنس مقسوم
 را بر عدد جنس مقسوم علیه و عدد خارج قسمه از
 جنس عدد است که در جدول مقفای مقسوم و مقسوم علیه
 نوشته شده

به این که در این صورت هم سه شصت ضرب است پس از آنکه در آنجا نوشته شده است

نوشته شده چون بنا بر اخصا ابو نعیم در این مطلب در انقیاس
 محاسب نوشته ام خارج المینا مقصودم در سئوالات کاتب
 جبریه است که حکما در این سئوالات مسئله جمولات را معلوم کرده اند
 و آن محتاج به تقریب و حدت صاحب و فرد برین فکر را
 در سوال سئوالات یک بر سه و نه سئوالات جمولات معلوم
 سئوالات جمولات و طریق تعیین جمولات در این سئوالات کاتب
 مایه خواست که باید فرضی گویان جمولات را پس و عمل نمود
 بمقتضای سوال و بر این سوال باید سوکت گویان که در
 معادل و مقابله بر این تونز و هرگاه در یک طرف است
 باشد از طرف دیگر باید که در هر طرف است و باید
 در اخذ تا مستقیم داخل مستقیم شود و بقدر مستقیم
 بعینه بر طرف دیگر باید افزود و بقدر بقدر در هر اصطلاح
 برین فرض جبر که سئوالات است که الاوجه مال و الاوجه
 باخته عشر است حرف استنتاج و سئوالات از طرف

صاحب

اولی صفت میکنیم و در این صفت در یک که ختم عشره است زیاد
 میکنیم و در یک وقت یک معادل شده با عشره عشره
 و یسین و هرگاه از هر طرف جنس مذکور یک دیگر باشد
 در هر طرف با بد آن وقت و در این احتیاج از اصطلاح صحیح
 فتح بقا بدخواست مثلا یک است و ده شش و بی عمو
 معادل است با بی عمو و ده شش یا بی عمو و ده شش در
 از طریق سینه از بی عمو و بی عمو و بی عمو از بی عمو
 کم میکنیم یا بی عمو و بی عمو که معادل است با بی عمو و بی عمو
 است جز ذلک در البتین و اقطه شرک یا از معادین
 کارا علم بوجوهر معاد مثلا یک است و ده شش
 و بی عمو معادل است با بی عمو و ده شش و بی عمو
 بهر سینه کم یک است و ده شش و بی عمو و بی عمو
 و ده شش و بی عمو و بی عمو یا بی عمو و بی عمو
 که ده شش در هر معادل است یا بی عمو و ده شش
 معادل اقطه

معادل است قط میکنیم و در این اقطه یا از معادین یا از اصطلاح صحیح
 فتح مستثنیات بعلن افزایند بر دیگر که بوجوهر معاد
 معادل شده است معادل است با بی عمو و ده شش
 صفت میکنیم و در این معادل است با بی عمو و ده شش
 صفت عشره میکنیم که بی عمو معادل است با بی عمو و ده شش
 چنین معادل است در جبر یا از معادین یا از اصطلاح صحیح
 یا میان در جنس و اقطه و بی عمو و بی عمو است اول آنکه
 معادل یا بی عمو و بی عمو معادل است با بی عمو و ده شش
 عمو معادل است با بی عمو و بی عمو و بی عمو و بی عمو
 از بی عمو و بی عمو معادل است با بی عمو و بی عمو
 و بی عمو و بی عمو و بی عمو و بی عمو است اول آنکه
 معادل است و بی عمو و بی عمو معادل است با بی عمو و ده شش
 که معادل معادل عمو و بی عمو و بی عمو و بی عمو است
 نایسه نه لا قران بجنسین قیما بعد از آنکه بی عمو و بی عمو

بر صفت معرکفت بر الی سده اول از مخرجات بر صفت
 که عده مدول با تثنی نحو یعنی عمو یک طرف واقع شود
 در طرف دیگر و قاعده معادل شدن عمو یا یکی نیز است که عمو
 بر عمو تثنی قسمت باید که خارج قسمه هر چه در این تثنی مجهول است
 که مطلوب بود شد بگو اعتراف سینه که بر ذمه من است از این
 از این هزاران کان و نصف آن چیزی که از برای آن است
 بعد از عرفان دیگر سینه بگو که بر ذمه من است از برای آن
 هزاران کان که نصف آن چیزی که از برای آن است پس چیزی
 خواهد بود هر یک از اینها را عرفان جواب گوئیم قاعده
 چیزی در صفت سینه آن چیزی که بر ذمه هر است از برای آن
 تثنی پس از برای آن هر دو باشد هزاران کان که نصف تثنی
 پس از برای آن بود باشد هزار و بیست و کان که ربع تثنی
 شده آنجا آنچه که از برای آن تثنی تثنی تثنی تثنی تثنی
 لکن سینه از برای آن تثنی سینه سینه سینه سینه سینه
 دیگر

دیگر هزار و بیست و کان که ربع تثنی سینه سینه سینه سینه
 و بیست و کان که ربع تثنی و دیگر تثنی سینه سینه سینه سینه
 که ربع تثنی را در طرف سینه حرف استند اول که لفظ سینه
 و یک ربع تثنی را در هر هزار و بیست و کان سینه سینه سینه سینه
 کان تمام و بر تثنی هم یک ربع را در سینه سینه سینه سینه
 ربع پس هزار و بیست و کان مدول شده با یک تثنی و یک ربع
 بعد قسمه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 تثنی با ربع تثنی که اول ضرب سینه هزار و بیست و کان را بر آن که
 خروج ربع است حاصل ضرب تثنی هزار و بیست و سینه است
 ربع سینه و یک ربع موجود در کلام اول هم بر چهار ربع سینه
 ربع تثنی بعد قسمه سینه تثنی هزار و بیست و کان خارج قسمه هزار
 و دو سینه کان تثنی پس طلب از برای آن ربع سینه سینه
 که هم هزار و دو سینه کان است و طلب سینه از برای آن چهار صد کان
 از برای آن که بر عرفان که که بر ذمه من است از برای آن هزار و بیست و کان

نصف از هر یک ترید و در بیستم داد حق او برید هر از او هر یک تان
 بود نصف او ششصد تان میوه و شش صد تان رطل از هر از
 و در بیست تان کم میکنیم چهار صد تان باقی مانده او بر هر یک است
 بیست و ششصد هم از هر دو است هر یک است که تری سال اول با مال
 شوفا عده اولی است در قسمت نیز عده تری را در عده مال خرج
 قسم تری مجهول است که مطلوب بود ششصد تان کمال میکنند
 تخمین فوت شده اولاد او و نتواند او در رفتار کوه اولاد او
 یک دنیا برداشت هم در دنیا سوم است دنیا چهارم چهار دنیا
 پنجم پنج دنیا و بعد از هر یک که شرح رسید نتواند از آن که شرح از
 و در شصت و دو سال آنجا با او بیست و شصت که در سهم هر یک است
 از اولاد دنیا است بنا بر هر چند اولاد بود و چه قدر دنیا
 بود که سهم هر یک تا دنیا است بقیه تقاضا از هر کس کمال جواب گوئیم
 قاعده بر جمع نمودن عده او بر نظم طبع هر یک است اول و در آخر
 و عده او را از هر یک ترید و اولاد او تا یک دنیا برود در هر دنیا

کمال

سوم است دنیا چهارم چهار دنیا پنجم پنج دنیا و بعد از نصف
 از عده ضرب کنیم و نیز حاصل شود و بیست و ششصد که باقی
 مسئله در کمال کثیر است عده او که بیست و ششصد بود از اولاد او
 بیست بود و دنیا هم معلوم بود که یک دنیا است لکن از آن عده معلوم
 نبود زیرا که در آن عده او یک دنیا است و معلوم نیست که چند نفر او است
 و عده که معلوم نیست دنیا هم معلوم نیست چه در آن است بیست
 عده او را که لفظ یک دنیا است یعنی فرض کنیم بعد از ضرب کنیم
 عده اول را که بیست باشد و عده او را که بیست باشد در نصف بیست
 حاصل ضرب نصف تری و نصف هر یک شود بیست و ششصد بود که
 کردیم و چون بیست فرض کرده بودیم که هر گاه عده او دنیا بر هر
 اولاد قسمت شود سهم هر یک از اولاد او دنیا بود و قاعده است
 دادیم سابقا که هر گاه خارج قسمت ضرب شود معلوم عده حاصل
 ضرب با بدست و تقسیم باشد این اگر خارج قسمت است که در
 در کمال سالی بیست ضرب کنیم در معلوم عده که بیست باشد

حد ضرب تا شصت و نه که در است لیرج حد ضرب تا شصت و نه
 که عدد و نایز باشد زیرا که او هم تا جو لیرج هم یک عدد پس عدد
 و نایز بعد اول نصف هر و نصف شصت است و بعد شصت
 تا شصت است پس نصف مال و نصف شصت مال است یا شصتی
 و بقاعده جبر و مقابله یکسکه مسلم نصف هر و نصف شصتی را
 با نایز خود که نصف مال را یک است هر سیریم و نصف شصتی را یک
 شصتی سیریم پس از یک طرف یک مال و یک شصتی سیریم در
 طرف دیگر تا شصتی بعد از آن جبران مسلم بجز شصتی را نصف
 مسلم تا شصتی شصتی پس مال است یک مال و یک شصتی یا
 شصتی بعد از آن ط مشرت مسلم بجز آن یک شصتی که با هر
 جوس قط که هم یک مال باقی ماند و از شصتی هم یک شصتی
 ساقط کنیم پس شصتی باقی ماند و چون در اول لیرج ساقعه
 دست داده بودیم که هر گاه شصتی مال یا مال بود عدد و شصتی را
 بر عدد هر با بر قسمت کو یکی قسمت کو هم عددی را که شصت باشد
 ا. ۱۰۰

بر عدد مال که یک باشد خارج قسمت همان ۳۳ شده و لیرج ۳۳ عدد
 اول است پس عدد اول معلوم شد با نایز قاعده مذکور خارج
 قسمت معلوم بود زیرا که س شصت داده بود که گفت هر یک
 تا و نایز بر سه لیرج تقسیم که عدد و نایز باشد معلوم نمود و قاعده
 در این هر گاه معلوم معلوم نایز خارج قسمت را بر تقسیم غیر شصت
 کند تا تقسیم معلوم شود در این چهارم خارج قسمت تا بود ۳۳
 که تقسیم غیر بود عدد اول و ضرب کردیم خارج قسمت ۹۱
 و لیرج خود و یک عدد و نایز است که تقسیم بود پس عدد اول
 ۳۳ شد و عدد و نایز ۹۱ و خارج قسمت معلوم بود از کوال سأل
 زیرا که گفت هر یک از اول تا و نایز بر سه طریق دیگر
 از برای لیرج سکه که اسهال از طریق مذکور باشد لیرج خارج
 قسمت را که تا باشد متعاقب یکدیگر ۳۳ می شود که از ۳۳ کم سیر
 ۳۳ می شود و این ۳۳ عدد اول است بعد از آن که خارج قسمت است
 در ۳۳ که عدد اول است ضرب هر یک که حد ضرب ۹۱ می شود

واصل ۹۶ عدد و ۵ تا نرسد و نیز ۹۶ را در ۳ قسم کنیم هر یک
 از اولاد تا در شصت سه کوم از نرسد است یعنی است که
 عدد معادل با هم شود فاعده دو لبر است که تقسیم شود
 بر هر دو و خارج شده آن بی مجهول است که مطلوب بود
 ساعه سوال میگردد شجره احوال که در طلب داد و در از
 مسیح روایتی آن که که اگر است لبر تقسیم از مسیح اول که
 چه قرار است و نیز مسیح اول که با نرسد که اگر آن در مسیح اول است
 کنیم چه شود و اگر در لبر ضرب کنیم ۹۶ شود بمقتضای این
 سوال جواب کنیم که از آن در مسیح اول عشره و بی تقسیم
 و مسیح دیگر عشره الاشی فرض کنیم بعد عشره را در عشره
 ضرب میکنیم حاصل ضرب صد میشود و بی در اولی ضرب
 میکنیم حاصل اولی میشود و صد اولی معادل است
 با ۹۶ بعد هر یک غیر الا در آخر تقسیم و هم در صد
 زیرا که تقسیم صد است تا مینویسد از طرف هر یک است و در ۹۶
 میگردد آری

میگردد از هر یک ۹۶ و یک هم میشود بی بی صد معادل است با ۹۶ و
 یک بعد القاط شتر لبر تقسیم بر ۹۶ از هر یک طرف است
 تقسیم یک است باقی ماند از صد هم که طرف دیگر است ۹۶
 ساقه تقسیم باقی ماند پس معادل شده با یک بعد
 تقسیم میکنیم هم از هر یک مال همان هم حاصل شود که
 که در ضرب و تقسیم واحد باقی تقسیم تا نرسد و جدا
 هم در پاره و آن بی مجهول که با عشره فرض نمودیم است
 بی از هر یک ۹۶ تقسیم باقی ماند و اگر در هر یک از هر یک
 بشود و نیز ۱۳ بعشر است از هر یک ۸۰ در ۱۲ باقی
 ۴۴ میشود و اگر در هر یک ۱۳ ضرب کنیم ۹۶ میشود پس احوال که
 شخصی کرد که زیاد از هر طلب و اولی که از هر یک که اگر
 باشد ۱۰ تا بر لبر بیانی بر نرسد و شخصی است از هر یک
 ۱۳ تا در هر یک ۱۳ تا در هر یک است از هر یک که اگر
 جمع کنیم ۴۴ میشود و اگر در هر یک ضرب کنیم ۹۶ میشود و هر یک

مسد اول از تقسیم است که عدد معادل شش و هفت شود
 قاعده دومین است هرگاه که عدد از یک باشد و در آن عدد
 بر یک یعنی یک می شود و اگر از یک باشد یعنی نصف هر
 باشد یا ربع یا خمس و اشکال اینها تقسیم است یعنی یک
 می شود بهیچ سوال روکنی یا تقسیم است بعد نصف عدد شش در
 و تقسیم ضربی بعد از آن عدد ضرب در دو معادل که معادل
 شش و هفت است بعد از جمع هر دو عدد ضرب و عدد در
 یکبار حاصل شود انچه در جدول که مطلوب است مثلاً یک
 و عرفات که در آن عددی است بر یک ضرب در ده معادل
 که اگر از آن ضرب کنیم در آنجا که ضرب در نصف باقی آید
 تا آنکه تقسیم مجموع هر دو عدد ضرب در آید تا آنکه تقسیم
 بمقتضای این عرفات جواب که تقسیم چون از آن جدول است
 بقاعده جبر اسم دور است مثلاً اگر شش را در تقسیم
 ضرب کنیم می شود بعد از آن عدد را از آن تقسیم کنیم باقی
 مانده

مانند عشره الاثنی عشره و نصف ده الاثنی عشره الاثنا عشره
 می شود بعد از آن شش را که از عشره برداشته بودیم در ده الاثنا عشره
 شش ضرب میکنیم حاصل ضرب هفت شش الاثنا عشره می شود
 زیرا که شش در پنج شش می شود و نصف شش در نصف شش
 نصف می شود بعد جمع کردیم حاصل ضرب چهار یک شش ده
 شش الاثنا عشره مال شش در طرف بیست و شش یک شش
 مال در طرفه شش الاثنا عشره حاصل ضرب قطعه یک در طرفه از
 طرفین این الاثنا عشره مال را که طرف طرف کردیم و از
 طرف دیگر هم که یک در طرفه شش در آن است از آنرا ختم باقی ماند
 هفت شش و نصف مال پس معادل شش هفت شش و نصف مال
 تا آن که یکبار عرفات که بودیم و قاعده این بود که اگر عدد
 معادل باقی و هفت شش را کامل ما را که در آنجا هم
 معادل شده است عدد را که باقی باشد با هفت شش و نصف مال
 پس کامل کردیم نصف مال را یعنی هفت شش و هفت شش را

از نوزده که در یک دویم بقدره یعنی که قسیم و ۳۳ از نوزده که در یک دویم بقدره
 پس یک مده و در این معادل ۳۳ باشد و چون قاعده است
 داده بودیم که هرگاه عدد معادل شود یا نسیب و در هر مرتبه نصف
 عدد و نسیب را در نسیب ج هم چون معادل است معادل که ۳۳ باشد
 یا یک مده و نسیب را در نسیب ضرب کردیم نصف عدد نسیب را که ۵
 باشد و نسیب حاصل ضرب ۳۳ و نسیب ۵ و چون ۳۳ را در نسیب
 ۳۳ بر ۳۳ صحیح ۹ می شود و جذر ۹ می شود ۳ و چون نصف
 عدد نسیب را که ۵ باشد از نسیب جزا کردیم تا باشد که نسیب ۴ باقی ماند
 و هو المطلوب زیرا که ۳ را در نسیب ضرب کردیم تا ۹ شد بعد
 ۳ را در نصف ۸ که ۴ باشد ضرب کردیم ۸ شد و در نسیب ۳ را
 که ۴ باشد بر ۳ تا ۱۲ که ۳ باشد بی نسیب بقدره تقسیم کردیم
 که است که هرگاه نسیب بر عدد در نسیب مستند ۳۳ از نسیب است
 یعنی است که نسیب معادل مده و عدد نسیب قاعده او است به
 نسبت که در مستند اول مده که نسیب مده و نسیب مده با نسیب
 کن بودیم

میخورد تا نصف

که بود بعد به نسیب نسیب یا نسیب و عدد مده مده که نسیب مده و نسیب مده
 از مرتبه نصف عدد نسیب یا نسیب باقی ماند جزا نسیب یا نسیب نسیب
 بر نصف عدد نسیب یا نسیب کن جزا نسیب که در نصف عدد نسیب یا نسیب
 نسیب مده مده است که مستند بود مستند مده نسیب مده نسیب مده
 هرگاه ضرب نسیب در نسیب و در نسیب نسیب بر عدد ضرب ۳۳ صحیح
 صحیح مده مده نسیب مده مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده
 ان عدد نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده
 می شود و ۳۳ را در نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده
 یعنی نصف مده ۳۳ یا نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده
 ۳۳ مده مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده
 عدد نسیب مده ۳۳ یا نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده
 پس اگر نسیب جزا را که یک باشد بر نصف عدد نسیب مده نسیب مده نسیب مده
 می شود و اگر نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده
 زیرا که هرگاه ۳۳ را در نصف نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده

مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده نسیب مده

۸۰ میوه و چون ۱۲ را بر ۱۸ از یک نیم بهر میوه که در پنج میوه
 صد است و هرگاه ۴۰ عدد نصف خوش که ۴۰ باشد ضرب
 کنیم ۸۰ میوه و چون ۱۲ را بر ۱۸ از یک نیم بهر میوه و پنج ۴۰ پنج میوه
 صد است مسدود میوم از هفت تا ۱۲ یعنی که مال صد
 میوه و این میوه قاعده را بخوبیست که نکند که در هر یک از این
 کنه یا در کس بود هر دو با عدد و میوه همین بسته است که بعد از
 یا در زبانه پنج میوه صد است از این عدد و چیز صد است
 زیرا که بر نصف عدد این مجموع میوه است که معلوم است
 شدت است لکن این میوه در صد است که هرگاه که میوه خوش از
 ضربش در زبانه میوه با ۲۰ میوه بر میوه صد است که میوه
 یعنی لکن جواب که نیم عدد معلوم را این میوه میوه و در نفس
 ضرب میوه صد ضرب میوه و چون میوه را از این
 که کنیم با ۲۰ میوه لکن میوه و لکن میوه را بر میوه خوش
 زیرا که میوه صد میوه لکن میوه که صد با عدد است و بعد
 انجم

از هر که حرف حرف استغنا باشد و زبانه لکن مستقیم را بر
 دیگر هر صد است با عشره بعد از این و بعد از این مایل
 یک میوه یک میوه و عشره بعد از این در هم نصف میوه یک میوه
 صد است میوه با ۲۰ عدد و نصف میوه بعد از این در هم بعد از
 نصف عدد و میوه را این نصف میوه را نصف میوه یک میوه ربع
 میوه و یک ربع در دهنش ضرب کردیم یک ربع شد زیرا
 در ضرب و در هر یک از این است و این صد است بعد
 ضرب میوه ربع را که ۴۰ است و در نفس صد ضرب است
 میوه و این صد است و چون ۲۰ میوه صد اول
 صد است زیرا که میوه لکن میوه داریم صد اول در حال
 نانی میوه یک میوه نصف میوه خواهد بود پس میوه نصف
 عدد و میوه که این است نصف میوه خواهد بود چون او را ۵ زبانه
 کنیم ۵ و نصف میوه و بعد از این صد ۴ و ربع است
 زیرا که ۵ و نصف را بخش میوه ۱۸ نصف میوه شد زیرا که

۱۵ در خروج شرکت که ۱۶ باشد ضرب کویوم ۱۰ است و صورت
 کرد که یک ربع باشد بر او زین کویوم ۱۱ قشر و جبر ۱۱ که
 ۹ باشد بر جبر خروج شرکت که ۱۱ باشد قسم کویوم خارج
 قسم ۲ و ربع ۳ و ربع ۴ و ربع ۵ یا نصف هر کویوم که ربع باشد
 جمع کویوم ۲ و نیم ۳ و هر المطلب زیر اگر ربع ۲ و نصف ۳
 ۶ و ربع ۳ و ربع ۴ و ربع ۵ و نصف در ۲ مینویسند و ۲
 و نصف مینویسند و نصف در نصف مینویسند یک ربع و مجموع
 ۶ و ربع مینویسند اگر ۲ و ربع را از ۶ و ربع کویوم ۳ و ربع
 باقی ماند که اگر ربع ۳ و ربع را از ۶ و ربع کویوم ۱۰ مینویسند
 و هر المطلب را با ۱۱ است تمام در قواعد تر بود است که می برید
 از آن که بر نرسد و آن قواعد بسیار است و چون که تارک است
 بر اخصا بر بولنه را نصف در ۳ قاعده کویوم قاعده لال مینویسند
 هرگاه بخواند ضرب کویوم و بر او در جوانی و در جمع هر کویوم
 زبردست او است پس که بر آن صورت را که مجموع او در

آن عدد ضرب یک نصف حاصل ضرب عدد مطلوب است
 مثلاً خراسین ضرب کویوم ۹ و در خود او در ۱۱ و ۱۱ تا آنکه در ۱۱
 بر ۹ که زین کویوم ۱۱ باشد و در ۱۱ و ربع ۹ باشد ضرب
 کویوم حاصل ضرب ۱۱ باشد نصف دو کویوم ۱۱ مینویسند و هر المطلب
 قاعده کویوم است هرگاه که سوال کند که عدد در
 که ۱۰ و ۳ و ۵ و ۶ و ۹ باشد اگر نظم طبع جمع کویوم هر قدر
 مینویسند جواب کویوم ۲۵ مینویسند زیرا که عدد در ۱۱ است
 و ۵ و ۶ و ۹ باشد اگر نظم طبع جمع کویوم ۹ است بر آنها
 افزودیم ۱۱ است نصف را که ۵ باشد از کویوم و آن نصف را
 در نصفش ضرب کویوم حاصل ضرب ۲۵ است و هر المطلب
 قاعده کویوم است هرگاه که سوال کند که زین چهار
 عدد را که ۱۱ و ۱۱ و ۱۱ و ۱۱ باشد اگر نظم طبع جمع کویوم
 هر قدر مینویسند جواب کویوم ۱۱ مینویسند زیرا که ارقام منزهه
 و آنکه در هر سه ۵ بنویسند را که ۵ باشد از کویوم در ۱۱

که هر سه کسوم است ضرب کردیم حاصل ضرب بهر سه و بمطابق
 قاعده چهارم یعنی هرگاه سه کسوم باشد حاصل ضرب آن
 ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ اگر جمع کنیم چه قدر میشود جواب گوئیم
 ۹۱ میشود زیرا که تمام کسور که یک مخرج ۲۱۰ است و یک
 مراتب ۲۱۰ ضرب در ۲۱۰ و مرتبه ششم را که ۲۱۰ است از آن کسوم و اول
 مضاعف کردیم تا شش مخرج بر او افزودیم تا شصت شد ۳۰
 اگر تمام وقت باشد در ۲۱۰ ضرب گوئیم ۹۱ شد زیرا که حاصل
 ضرب رقم اول یک بود و حاصل ضرب رقم دوم ۲۱ بود حاصل
 ضرب رقم سوم ۹ بود و حاصل ضرب رقم چهارم ۶۱ بود
 حاصل ضرب رقم پنجم ۲۵ بود و حاصل ضرب رقم ششم ۳۰
 بود این جمع حاصل را جمع کردیم ۹۱ شد و بمطابق قاعده پنجم
 دانستن مخرج عدوت و طریق اولی است که عدد را در
 خود کس ضرب و بعد مخرج آن عدد را از انجا در خود آن عدد
 ضرب کنی حاصل ضرب آن کسب عدد گوئیم مثلاً ۲۱ در ۳۰
 ضرب گوئیم

ضرب کردیم ۹۱ شد ۹ را در ۳ ضرب کردیم ۲۷ شد و ۲۷ را یک
 ۳ گویند و هرگاه ۲۵ ضرب کنیم که جمع مخرج است متوالی را قاعده
 اولی است که جمع مخرج عدد و متوالی را از واحد تا آن عدد
 خواهد بود و از آن مجموع را مخرج حاصل ضرب مطلوب باشد
 خواهد بود مخرج است واحد تا ۹ را جمع کنیم از یک تا شش را که گوئیم
 ۲۱ شد و آن عدد نفس حاصل ضرب کردیم ۲۱ شد زیرا که آن را
 در ۲۱ ضرب کردیم باید مخرج اول در ۲۱ ضرب کردیم ۲۱ شد
 بعد ۲۱ در ۲۱ ضرب کردیم حاصل ضرب همان ۲۱ مخرج
 میشود ۲۱ بعد ۲۱ اول را در یک اول ضرب کردیم حاصل ضرب
 ۲۱ شد یعنی هر دو را افزودیم ۲۱ شد مجموع ۲۱ شد و یک یک
 هم میشود یک و این یک را افزودیم بر ۲۱ شد مجموع ۲۲ شد
 و بمطابق قاعده ششم یعنی هرگاه خواسته باشد هر آنی
 حاصل ضرب و جبر در عدد را که در آن باشد خواهد بود
 منطبق باشد و خواهد بود و نحوه مختلف طریق اولی است

ضرب کنی از آن و عدد در آن دیگر و جزای هر ضرب یکدیگر
 بعد از آن و عدد را در هم ضرب کنی و حاصل ضرب را دیگر که
 مطلوب حاصل است مثلا و عدد را بر یکدیگر در آن ضرب کنی
 ۹ را در آن ضرب کنی حاصل ضرب ۹ است و جزای آن که
 ۹ باشد حاصل ضرب بعد از آن که ۹ باشد او را از آن ضرب کنی و
 و جزای ۹ که ۹ باشد او را از آن ضرب کنی بعد از آن و عدد ضرب کنی
 حاصل ضرب ۹ است پس ۹ است و جزای حاصل ضرب ۹ در
 ۹ با حاصل ضرب جزای ۹ در ۹ که هر دو ۹ باشند
 حاصل آنکه هر گاه خواسته باشی بر آنی که ام و عدد است که هر
 حاصل ضرب آن در عدد است و با حاصل ضرب و جزای آن هر دو
 تعیین باشی خوات که ضرب کنی از آن و عدد در آن دیگر
 و جزای حاصل ضرب را از آن ضرب بعد از آن و عدد را از آن ضرب کنی
 و در هم ضرب کنی و حاصل ضرب را از آن ضرب کنی که مطلوب
 حاصل است مثلا و عدد را بر یکدیگر در آن ضرب کنی که

در ۹ حاصل ضرب ۹ است و جزای آن ۹ است و بعد از آن که
 که ۹ باشد در ۹ که ۹ باشد ضرب کنی حاصل ضرب ۹ است
 پس ۹ در آن ضرب جزای حاصل ضرب ۹ در ۹ با حاصل ضرب جزای آن
 در ۹ و هر مطلوب قاعده هم چنین است هر گاه بخوانی
 بر این خارج قسمه جزای عدد و بر این جزای عدد و بر این جزای عدد
 که قسمه کنی عدد اول را بر عدد دوم و جزای آن خارج قسمه را بر عدد اول
 خارج قسمه است و حاصل قسمه جزای حاصل با ۹ باشد بر دیگر
 مثلا جزای ۹ که ۹ است بخوابم قسمه کنی بر جزای آن که
 عیاره از آن باشد و عدد ۹ را بر آن قسمه کنی که خارج قسمه
 ۹ است و جزای آن که ۹ باشد از آن ضرب کنی بعد قسمه که در آن
 جزای ۹ را که ۹ باشد بر جزای آن که ۹ باشد خارج قسمه است
 شد و هر مطلوب قاعده هم چنین است هر گاه بخوانی
 تخمین کنی عدد نام را و عدد را بر این عدد و بر این باشد
 اجزای آن عدد و با خوانی عدد و بر این عدد اول را بر ۹

طریق اولی است که جمع شود عددها بر سر سید تقی
 مثلا ضعف ۳۴ است و ضعف ۳۴ است چون جمع کنیم
 آنها را بگوئیم بر سر سید تقی ۶۸ است و آنرا
 تا در آن اقرار واحد عدد دیگر فایده میکند ضرب کنیم آن
 عدد بر آن اقرار واحد فایده میکند اوراد عدد ضعف آن
 حاصل ضرب معلوم است مثلا جمع کردیم ۳۴ و ۳۴ را بر سر
 بر سر سید تقی ۶۸ است و تا در آن که عدد ضعف آن
 ضرب کردیم ۳۴ شد ۶۸ معلوم است زیرا که نصف کرد
 که ۳۴ باشد و ربع زد که ۱۷ باشد و جمع کردیم و نصف
 کنیم که ۱۷ است و ربع زد که ۴ است چون جمع کنیم در آن
 ۲۱ است و هر المطلوب قاعده نهم نیز است هرگاه
 بخواند هر چند که بر سر سید تقی ۶۸ است او یکبار آن شد
 عدد و معین باشد بعد در هر طریق اولی است که قسمه
 سید تقی عدد اول را بر عدد دوم خارج قسمه عدد مطلوب بر عدد
 اول است

خواستیم بر اینم بجزو و بر آنکه سید تقی ۶۸ است
 ۳۴ عدد و معین را بر است لایه دوم که ۳۴ باشد و عدد
 در آن است ۶۸ که ۳۴ باشد بعد ۳۴ را بر سر سید تقی
 ۶۸ است و در آن نفس ضرب کردیم ۶۸ شد و جذر ۶۸
 پس ۶۸ بجزو در آن که ۳۴ جزو است و بجزو ۳۴ است
 نیز در آن بجزو ۳۴ است بر آن است که الیک ۶۸ است و در آن
 ۶۸ بر سر سید تقی است قاعده دهم نیز است هرگاه
 کند که ۶۸ بجزو است که سید تقی ۶۸ است ۳۴ باشد
 بر ۶۸ جواب گوئیم که یک و ۲ است که سید تقی ۶۸ است
 یک و ثلث باشد مثل سید تقی ۶۸ است بر ۶۸ جزو یک
 و ۲ است یک و ثلث است چنانچه هرگاه ۶۸ بر ۶۸ قسم کنیم
 خارج قسمه یک و ثلث می شود بلکه جهت اینکه جزو یک و ۲ است
 یک و ثلث می شود بر است که یک و ثلث است است زیرا که یک
 است ثلث یک است ثلث ۶۸ است بر آن زیرا که سید تقی ۶۸ است

و ۳۳ ثلث را در نفس ضرب میکنیم ۱۶ ثلث می شود و از این ۱۶
 حاصل اول است بعد خروج ثلث را که سه باشد از این ضرب
 میکنیم ۹ می شود و از این ۹ حاصل نهم است بعد حاصل اول را
 که ۱۶ باشد در حاصل نهم که ۹ باشد قسمه میکنیم خارج قسمه یک
 و باقی می شود پس نتیجه میان این چهار و چهار در مثل نسبت میان
 ۱۳ و ۹ است یا عدده با فرد هم از این است هر گاه می شود که اول قسمه
 که ام عدد است هر گاه ضرب شود عدد دیگر در همان عدد اول قسمه
 شود بر عدد دوم بعد از آن حاصل ضرب مذکور ضرب شود در خارج
 قسمه فنوار این حاصل ضرب بر سر در خارج عدد اول شود
 جواب کوشم از عبارت از ۹ است زیرا که ۹ از ضرب میکنیم
 در ۳ حاصل ضرب ۲۷ می شود بعد ۹ را قسمه میکنیم بر ۳ خارج
 قسمه ۳ می شود پس هر گاه حاصل ضرب مذکور که ۲۷ باشد
 در خارج قسمه فنوار که ۳ باشد ضرب کنیم حاصل ضرب ۸۱
 می شود که این ۸۱ است در است با مربع ۹ زیرا که مربع ۹ نیز

۸۱ می شود

۸۱ می شود و بهر المطلوب قاعده در از هم مربع است که تفاوت
 میان هر ۹ مربع می باشد در ضرب ۹ جزو آن در مربع است
 در تفاوت میان آن در چند حاصل که اگر سه باشد از آن که تمام
 در مربع است که تفاوت میان هر ۹ مربع می باشد در است تفاوت
 میان هر جزو آن مربع جواب کوشم ۱۶ و ۱۶ و ۱۶ است مثلاً از این
 مربع ۱۶ است و یک مربع ۳۶ است و تفاوت میان این مربع
 مربع است ۳۶ و چند ۱۶ می شود ۲۰ و چند ۳۶ می شود و ۲۰ و ۳۶
 می شود و تفاوت میان ۲۰ و ۳۶ است ۱۶ و در ۱۶ در ۲۰ ضرب میکنیم
 ۳۲۰ می شود و این ۳۲۰ است با تفاوت میان آن در مربع که
 ۱۶ باشد و دیگر ۳۶ زیرا که تفاوت میان آن در مربع نیز
 ۱۶ می شود قاعده برده می شود هر گاه می شود که اول که تمام
 است هر گاه قسمه شود یک یک در ضرب شود خارج قسمه بر این خارج
 قسمه دیگر همیشه یک باشد جواب کوشم که آن در عدد یک
 است در دیگر آنرا که از ۱۳ تا ۸ می شود همیشه می باشد مانند آن

عمایا فی مانه نصف میگویم ۸ نصف میگویم بعد هر یک از آن
 یک نصف از آن نصف است بعد هر یک از آن ۱۳ بر آن یک
 و نصف میگویم و بعد هر یک از آن ۱۳ بر آن یک و نصف میگویم
 زیرا که نصف ۱۳ که باشد از آن میگویم از آن نصف ۱۳ که باشد
 نیز از آن میگویم بعد از آن نصف میگویم که نصف از آن است از آن
 میگویم و آن را نیز نصف میگویم نصف از آن باشد از آن میگویم
 بعد از آن ۱۳ بر آن یک میگویم و نصف از آن که باشد به سه و
 ثلث است پس در آن هر یک از آن یک و ثلث و دو یک و یک و نصف
 بعد در هر یک از آن یک و نصف از آن که باشد از آن نصف
 میگویم و نصف میگویم و یک نصف از آن که باشد از آن یک و نصف
 میگویم و نصف میگویم بعد از آن نصف از آن که باشد از آن یک و نصف
 حاصل ضرب میگویم بعد از آن ثلث از آن که باشد در آن هر یک
 نصف که آن باشد ضرب میگویم حاصل ضرب میگویم بعد
 حاصل ضرب اول از آن که اول باشد حاصل ضرب میگویم که اول

زیرا که هر یک از آن

هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن
 در آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن
 از آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن
 سه از آن که در آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن
 ثلث و ضرب میگویم از آن نصف در آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن
 ۹۵ ثلث و نصف از آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن
 از آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن
 و یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن
 ضرب میگویم و آن را نیز عدد میگویم زیرا که در آن هر یک از آن که در آن
 سه میگویم و آن را نیز عدد میگویم زیرا که در آن هر یک از آن که در آن
 در آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن
 پس و آن سه عدد میگویم که معادل است با ۹۵ که در آن هر یک از آن که در آن
 دست داده بود که گفته بود که از آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن
 الحاق ۹۵ و از آن بعد از آن هر یک از آن که در آن هر یک از آن که در آن

۳۳ عدد در هر طرف هفت سنگ و از ۵ تا ۹ هم که طرف
 دیگر است ۳۳ عدد هفت سنگ ۳۴ عدد باقی ماند که در آن
 ۳۴ تایی با ۲۴ عدد و پنج سنگ از آن فرد است باید عدد
 بزرگ قسمه کرد چون عدد را بر ۳۴ قسم کنیم خارج قسمه عدد
 پس باشد و جمول که مطلوب بود است و باقی عدد مذکور
 در اول معلوم کنیم زیرا که در تقاضای سنگ ۹۲ یک عدد
 هم بر ۶ مساخر است و ضرب سنگ ۳۴ را در ۳ مساخر ضرب
 ۲۱ می شود و مساخر است ۴ عدد را بر ۳۴ عدد و ۳۳ عدد
 ضرب سنگ در ۳۴ می شود ۹۲ و ۳۴ عدد هم ۹۲ زایل سنگ
 ۹۵ یکی سنگ سوال کرد که این عدد است که اگر نصف شود
 ۹۵ باقی قاعده مذکور آن عدد بیرون آوردیم پس بود
 ۴۵ لیست هرگاه سنگ سوال کند که تقسیم ۱۰۰ عدد را بر ۵
 که زایل میماند آن ۱۰۰ هم باشد و مساخر ۲۰ تقسیم بود
 غیر متساوی است که سنگ آمد با ۵ و دیگر اگر ۱۰۰ تقسیم قسم
 اگر بود

اگر دو وجه از ۱۰۰ قسم آمد دو وجه ۵۰ بقصفا لیست سوال بود
 که قسم که عشره را در نصف ۵۰ و سنگ یک قسم در ۵۰ باقی
 نگاه میداریم و آن نصف دیگر از آن تقسیم سنگ به نصف
 است و بر هر یک ۵۰ نیم باشد بعد از نیم دور یکی از آن
 ۴۰ و نیم دیگر در ۴۰ و نیم خط سنگ را بر جمع ۴۰ و نیم بود
 قسم اکثر عشره ۴۰ و نیم دیگر را که کمال خود از آن بود تقسیم
 آمد عشره و زایل میماند ۴۰ و نیم و آن است و جمع ۴۰ و نیم
 و ۴۰ و نیم می شود و هر که مطلوب مسئله می شود لیست هرگاه سنگ
 سوال کند که این عدد است که هرگاه در ۳۴ بر ۵۰ مساخر
 و ۵۰ عدد بر ۳۴ عدد که در آن ۳۴ مساخر را در ۳۴
 ۵ عدد از آن عدد جز باقی ماند بقصفا لیست سوال
 جواب گوئیم که بقاعده جبر آن عدد را بر ۵۰ تقسیم کنیم در ۵
 سنگ بر آن ۵۰ مساخر او را مع ۵ مساخر جمع یک سنگ و ۵
 مساخر ۵۰ مساخر بود و در ۵ مساخر ۵۰ مساخر را که سنگ با ۵ مساخر

که کسی را در فرض میکنیم یک فرض را هم که در ششم برایش از یاد
 میکنیم و فرض میخواندیم که فرض باشد که میکنیم هم فرض
 باید تا در او از عدد ترشش را که میکنیم باید که هر یک از آن
 ۵ عدد را هم فرض میکنیم به ۵ مرتبه و ثلث ۱۵ مرتبه و ۵
 از آن ۱۵ که میکنیم ثلث باید تا در ۵ مرتبه از سه عدد میگیریم
 و یک ثلث از آن ثلث باید تا در ۵ مرتبه فرض میخواندیم که هر یک
 از ششم مجموع هم فرض میخواندیم و سه عدد و یک ثلث هم میخواندیم
 و بر هم فرض میخواندیم و سه عدد و یک ثلث هم میخواندیم
 با آن پنج که هر یک ثلث بود بعد سه عدد و یک ثلث عدد را از ششم
 و سه عدد و یک ثلث عدد را از ده در سوال بر سر فرض میخواندیم
 از ۵ در سوال بر سر یک عدد و در ثلث که معادل است بر سر یک
 عدد و در ثلث عدد با هم فرض میخواندیم و بر سر سه عدد او که از
 مفرد است و قاعده نیز بود که عدد را بر سر سه عدد میخواندیم
 عدد و در ثلث عدد را بر سر سه عدد فرض میخواندیم که هر یک
 مجموع ثلث

مجموع ثلث کو کنیم و در ثلث هم که در ششم بر سر سه عدد از یاد کردیم ۵
 ثلث شد و هم فرض میخواندیم در ششم از هم مجموع فرض میخواندیم
 ۵ باشد در خروج ثلث که سه باشد فرض میخواندیم هم فرض میخواندیم
 شده و از خروج شش است میان ۵ که هر یک از آن هم فرض میخواندیم
 با آن ۵ و دیگر ۵ ثلث میخواندیم ۵ هم فرض میخواندیم در یاد کردیم با هم
 ثلث در یاد کردیم ۵ باشد بعد ۵ ثلث از ۵ فرض میخواندیم حاصل
 فرض ۵ ۷ باشد بعد ۵ ۱۷ بر مجموع ثلث که سه باشد
 سه عدد فرض میخواندیم ۲۵ مثنوی بعد هم فرض
 فرض از ۵ فرض میخواندیم هم فرض میخواندیم بر سر سه عدد
 بر خروج فرض که ۵ باشد سه عدد فرض میخواندیم فرض ۱۲ مثنوی
 بعد ۲۵ که خارج سه اول بود بر ۱۲ که خارج سه باشد
 سه عدد فرض میخواندیم فرض سه عدد و نصف سه عدد مثنوی
 بر سر آن عدد اول که بر سر سه عدد و نصف سه عدد است
 حاصل بر سر سوال بر سر سه عدد فرض میخواندیم و نصف هر یک

خمس در برش زيارت کیم و هـ عموماً برش زيارت کیم و کم کیم از آن
 چنانچه شش اربعه نمود که هر یک در باقی نماند و طریقه
 این است عدد جدول که ۴ و نصف باشد خمس او را برش
 زيارت کیم یا پنج که ۴ را ۴ نصف شش که قسیم یک نصف
 شش است این برش زيارت کیم ۵ نصف شش است شش
 ۴ که ۵ باشد بر ۴ زيارت کیم ۵ نصف شش است شش
 گفته بود که عموماً برش زيارت کیم ۵ را ۵ نصف شش
 که قسیم او را بر ۵ نصف شش زيارت کیم ۶ نصف شش
 است بعد از گفته بود شش را که ۶ نصف شش ۶
 ادریم ۶ را از ۶ کم کیم به نصف شش باقی نماند
 نصف شش را بر ۶ که ۶ که ۶ بود قسیم کیم فرج
 ۵ شش که گفته بود که از آن مبلغ کم کیم بر باقی نماند
 ۵ را از آن نیم جز نماند و همو المطلوب مستند چهارم
 یعنی است هرگاه که شش اربعه شش است که ۴ اربعه شش

و در است و هر دفعه مستحق لور است و یک دفعه مستحق است
 و تمام شش اربعه دارد که اگر از یک خواره آب از یک از شش
 آن شش و اگر از خواره ۴ آب از ۴ در شش شش است که
 از خواره ۴ آب از چهار از شش شش است که اگر از خواره
 چهار آب از چهار از شش شش است که هرگاه چهار خواره
 یک مرتبه سر داده شود در چند روز بر شش شش است که
 شش اربعه شش است که شش از ۴ شش است که شش است
 ۴ جزو شش است ۴ جزو ۴ جزو ۴ جزو ۴ جزو ۴ جزو ۴
 خواره شش شش که هرگاه یک مرتبه سر داده شود شش
 یا تجربه و مراد از شش است که گفته است شش است
 شش است شش است و شش است شش است که هر یک از آن
 شش را جدا گانه بر داده قسم شش و قسم شش و شش
 هر شش را یک شش از آن که هر روز شش شش است و شش
 و نصف را بر شش است که شش شش است فارجه الیها

مسکنه تخم لیم است هر گاه سینه لوز که ما هم شش در زیر پاره است
 و در بعضی در از راب و آنچه از آن ما هر که در بیرون است است
 و جب بشه لیم شش آن ما هر چند و جب یا بشه معتقدار
 لیم لوز که جواب گویم اول شرح شش که میان شش است
 که ۱۲ است اخر میگویم بعد شش در ریح ۱۲ که تا باشد
 میگویم ۵ باقی مانده ۱۲ که شرح شش است میان شش
 در ریح ۳ که شرح شش است میگویم ۶ تا میگویم
 ۶ تا میگویم بر ۵ باقی مانده خارج میگویم تا و یک نفس
 میگویم لیم تا م لوز ما هر ۷ و جب و نفس و جب میگویم
 یعنی قدر هر یک در از راب و در از راب یا ریح میگویم
 تا و جب و نفس و جب یا ریح میگویم ۶ تا نفس و جب
 میگویم و شش ۶ تا نفس و جب ۱۲ تا نفس و جب میگویم
 صحیح و نفس و جب بشه در ریح ۶ تا نفس و جب و نفس
 میگویم لیم ۹ تا نفس و جب یک عدد صحیح و نفس و جب

میگو

میگو لیم شش ما هر که در از راب است تا و جب و نفس و جب
 یا بشه و ریح ما هر که در از راب است یک و جب که نفس و جب
 یا بشه و ریح و لیم ۶ تا و جب و یک نفس و جب میگویم و با نفیام
 تا و جب بیرون از راب تا و جب و یک نفس و جب میگویم
 و حکایت با چه که ما هر چند ما بعد از شش از طب الموحج که است
 در است شش شش لیم است هر گاه ما سینه لوز که ما هر
 در است هر حیوانی که ما هر چند ما از آن ما هر که گفتا که
 شش شش و آنچه که همراه در از راب نفیام آنچه همراه میگویم
 لیم حیوان خوانده بود و آنچه که گفت با و اگر هر که لیم
 آنچه که همراه در از راب نفیام آنچه همراه لیم است شش حیوان
 آنچه که میگویم هر یک از ایشان چند همراه خود دارند و سخن
 آن حیوانی که ما هر چند ما بعد از ریح لیم لوز که جواب گویم
 که شش و نفس اول ۱۲ تا است و شش ۶ تا و نفس ۹ تا و نفس
 حیوانی که ما هر که از آن که اول از نفس در شش

که ربع ۱۲ است پس ثلث و مفرس و مبرج و ربع و ثلث و ربع
 بقاعده جرح است که الالباب است ساقط سلیم و ربع
 ربع ربع و طرف دیگر که ثلث که ثلث از ربع باشد از ربع
 می شود ثلث و ربع ربعی از وقت معادل می شود ثلث و ربع ربعی
 که ربع ۱۲ الالباب ربعی است بعد خروج ثلث که ربع
 خروج ربع که ربع باشد ضرب سلیم ص ص ضرب ۴ در ۴
 ۱۲ می شود و ربع ۱۲ می شود بعد خروج کوم کوم و ربع ۱۲
 بعد ۳ که ربع ۱۲ الالباب ربعی بود در ۴ ضرب کوم کوم
 ۶ می شود و ۶ را بر ۳ قسمت کردیم خارج قسمت ۲ و ربع
 یک ربع ساعت ربع ساعت که ثلث از ربع
 و یک ربع ساعت است و ساعات تابع آنه از ربع
 ساعت و ۶ ربع ساعت است و ربع فاعده در ربع
 که ساعات ربع را مجموعاً یک ربع ساعت است و ربع
 که ربع ۱۲ ساعت ربع الالباب که ربع ساعات است و ربع

موجود در ربع مقام حکمت سهولت است و الالباب از ربع یا کمر
 در ربع هم که که ثلث باشد یا ربع فاعده می توان معلوم کرد که
 از کسر در میان ربع ساعت دارد تعیین آن همه را معلوم
 نیم مسئله هم از ربع است هر گاه ربع کسری که ربع ربع
 می خوانند و آنقدر از ربع که بیرون است است هذخ
 و از طرف دیگر از ربع که در ربع ربعی جزو ربع است
 حرکت داده شود بعد از طریق که از ربع بیرون است
 از هذخ باشد که ربع از ربع کند تا بر آن هذخ
 ربع از ربع بیرون باشد یا ربع یک خط معلوم
 و در سطح ربع این سطح این ربع در آن
 بیرون از ربع است و آن خط معلوم را از ربع فرض
 است که ربع یا ربع طول جمع ربع چه قدر است بخواهد
 از ربع کسری که ربع بقاعده شکل معلوم است ربع است
 که ربع و ربع از ربع فاعده ربع از ربع فاعده است

در وضع

دقیقه تیر انکت انت اثر و ارحیم جانے اتو سدا انکت بجد
خاتم النبیین داله الاما الطاهر من صواعق انکت علیهم و علیهم السلام
لله رب العالمین نام سے لیکر کتاب تریف درین
شعبہ سنی تاریخ ۱۳۴۳ و اماکن ذریعہ
دو لکھ کتاب است کہ ہر کا بید از کلام وقت برسد
کہ لازم دات است است بر خود تریف صلح در لا
کو تہ است است دات خود المومنین دستگیر

